

ضرورت طبقاتی اتحاد کارگری علیه بیکاری

گزارش‌ها در مورد پیامدهای جنگ امپریالیستی و ارتجاعی دولت‌های آمریکا و اسرائیل از یکسو و جمهوری اسلامی از سوی دیگر بر وضعیت کار و زندگی و معیشت کارگران در ایران، از گسترش بی‌سابقه ابعاد بیکاری و فقر عمومی خبر می‌دهند. گسترش بیکاری و تداوم بیکارسازی‌ها نشان می‌دهد که چگونه جنگ، سنگین‌ترین ضربه را بر طبقه‌ای وارد آورده که هیچ نقشی در تصمیم‌گیری در مورد آغاز و پایان آن ندارد، اما هزینه‌های آن را با جان، نابودی کار و معیشت و آینده خود و فرزندانش می‌پردازد. بر پایه این گزارش‌ها بمباران مجتمع تولید فولاد باعث شده است، صنایع خودروسازی، قطعه‌سازی، لوازم خانگی و یا پروژه‌های عمرانی که به ورق‌های فولادی این کارخانه وابسته‌اند با کمبود مواد اولیه و افت تولید مواجه شوند. این اختلال زنجیره‌ای که از یک بنگاه به بنگاه دیگر انتقال یافته بطور مستقیم امنیت شغلی کارگران را با مخاطره روبرو کرده است. بنا به گزارش فعالان کارگری این بمبارانها تنها در صنایع پتروشیمی در ماهشهر و عسلویه موجب بیکار شدن بیش از ۳۰ هزار کارگر شده است. از سوی دیگر به دلیل قطع اینترنت از جانب رژیم اسلامی در عصری که اینترنت یکی از زیر ساخت‌های اقتصادی بحساب می‌آید، عملکرد بخش‌های مختلف اقتصادی تحت تاثیر قرار گرفته و کسب و کارهای زیادی نابود شده‌اند. بنا به گزارش نهادهای حکومتی این شرایط موجب شده که از آغاز جنگ چهار روز تا کنون که هنوز چشم‌انداز روشنی برای پایان قطعی جنگ وجود ندارد، بیش از چهار میلیون نفر کار و شغل خود را از دست دهند. فاجعه بیکاری در حالی این ابعاد هولناک را پیدا کرده است که بنا به اعتراف معاون وزارت کار رژیم، بیش از ۸۶ میلیون نفر از مردم مشمول کالابرج در ایران هستند که بیش از ۹۰ درصد از اعتبار یارانه‌ای خود را مصرف کرده‌اند.

بیکاری در ایران یعنی سوق دادن خانواده‌های کارگری به زندگی کردن در زیر خط فقر مطلق و تحمیل مرگ تدریجی، معضلی که اختلالات روانی، افسردگی، عدم اعتماد بنفس، احساس بی‌هویتی و از خود بیگانگی پیامدهای بلافصل آن است. این تراژدی



جنگ، سیاست، تشکل! (قسمت سوم)

زنان کارگر در خط مقدم بحران جنگی

کارگران و مردم ایران و منطقه
زیر سایه جنگ ارتجاعی، از
تجربه جنگ دوازده روزه و
جنگ چهل روزه بیاموزیم!

تشدید تنش بر متن تداوم
جنگ افروزی
آمریکا و جمهوری اسلامی



سرمایه‌داری،
خانواده
و بازتولید ستم جنسیتی

در سالگرد تاسیس دولت
اشغالگر اسرائیل



نگاهی به اول ماه مه ۲۰۲۶
روز همبستگی جهانی کارگران



اینترنت طبقاتی، ابزار کنترل اجتماعی و تعمیق نابرابری
در سرمایه‌داری اسلامی

کارگران و مردم ایران و منطقه زیر سایه جنگ ارتجاعی، از تجربه جنگ دوازده روزه و جنگ چهل روزه بیاموزیم!

خاورمیانه حمله خواهد نمود.

تشدید این تنشها در حالی است که طی روزهای گذشته بارها از جانب ترامپ و منابع دیگر نیز از ایجاد نوعی تفاهم اولیه میان آمریکا و جمهوری اسلامی مبنی بر توقف جنگ و آغاز مذاکرات ۳۰ روزه در مورد برنامه هسته‌ای و رفع تحریمها و وضعیت تنگه هرمز و پایان درگیری‌ها صحبت شده است. تعجیل ترامپ برای دریافت پاسخ جمهوری اسلامی به طرح پیشنهادی آمریکا به دیدار وی با شی جی پینگ رهبر چین در هفته جاری مرتبط بود. پاسخ جمهوری اسلامی و پافشاری بر مواضع یادشده از جانب هسته رهبری سپاه پاسداران که تصمیم گیرنده اصلی در مسائل راهبردی هستند، در حالی است که خطر از سرگیری جنگ و حملات نظامی، بر ایران و منطقه سایه افکنده است. از سویی ترامپ و دیگر مقامات آمریکا با تهدید گزینہ نظامی و از سرگیری بمبارانها را یادآور می‌شوند و از سوی دیگر نتانیاهو روز یکشنبه ۲۰ اردیبهشت دوباره با کوبیدن بر طبل جنگ اعلام کرد که جنگ علیه جمهوری اسلامی پایان نیافته است. او پایان جنگ با رژیم اسلامی را به برچیدن تأسیسات غنی سازی جمهوری اسلامی و خروج اورانیوم غنی شده از ایران مشروط کرد.

تهدیدات سپاه پاسداران و پافشاری آن بر شرایطی که با توازن قوای واقعی در میدانهای جنگ همخوانی ندارد در حالی است که اوضاع فلاکت‌بار اقتصاد در ایران روز به روز بدتر می‌شود و کارگران و اکثریت مردم ایران با گسترش بیکاری و فقر و گرانی بی سابقه دست و پنجه نرم می‌کنند. فاجعه بیکاری، تورم سه رقمی، گرانی و سقوط مداوم ارزش ریال، بسیاری از مواد خوراکی حتی لبنیات و حبوبات را نیز از سفره کارگران و دیگر اقشار تهی‌دست حذف کرده است. حکومت اسلامی و سپاه پاسداران که فساد و دزدی و رانت‌خواری در ساختار آن نهادینه شده است، با توجیه مدیریت جنگ با دشمن خارجی همه امکانات مالی و خدماتی را برای تدارکات

بهبانه ورشکستگی شاهد این ادعاست. دادن وعده حل مشکل بیکاری به اتکا به پروژه های اقتصادی سپاه پاسداران فاسد و یا بخش خصوصی و یا کاهش آن از طریق توافق با آمریکا و رفع تحریمها و آزاد کردن پول های بلوکه شده از جانب قدرتهای غربی، پوچ و بی اساس هستند. هدف از دادن این وعده ها در انتظار نگهداشتن کارگران و جلوگیری از به راه افتادن جنبش اعتراضی کارگران بیکار است.

کار و امنیت شغلی، یا بیمه بیکاری مکفی و برچیدن قراردادهای موقت و سفید امضا، خواست و حق بی چون و چرای تمام زنان و مردان شاغل و بیکار و جوانان متقاضی کار است. این حق اما با یک مبارزه متشکل و سازمانیافته و صد البته تنها با برپائی جنبشی سراسری علیه بیکاری متحقق خواهد شد. جنبشی که نیروی بالقوه و حی و حاضر آن وجود دارد. جنبشی که می تواند نه تنها خیل میلیونی کارگران بیکار بلکه میلیون ها کارگر شاغل و خانواده های کارگری را نیز در بر گیرد که هیولای بیکاری امنیت شغلی را از آنان سلب کرده است. جنبشی که به دلیل تداوم بحران اقتصادی و گسترش بیکارسازی ها، و خواست های مشترک می تواند سریعاً توده گیر، قدرتمند شود و حکومت اسلامی سرمایه داران را تحت فشار قرار دهد.

بیکاری یکی از مصائب زائیده سیستم سرمایه داری است. داشتن ارتش ذخیره بیکاران همیشه خوان نعمتی برای صاحبان صنایع و سرمایه بوده است. این معضل در دوره بحرانی کنونی ابعاد سرسام آوری به خود گرفته و به صورت یک فاجعه اجتماعی در آمده است. حکومت اسلامی سرمایه داران عامل تشدید این مصیبت بزرگ است. در چنین شرایطی مبارزه علیه پدیده ویرانگر بیکاری، و یافتن راه حلی برای مقابله با آن به یکی از نیازها و در همانحال به یکی از معضلات فعالین جنبش کارگری در جامعه ایران تبدیل شده است. مبارزه متحدانه علیه بیکاری در حالی به یک ضرورت طبقاتی تبدیل شده است که سران رژیم جمهوری اسلامی با پافشاری بر سیاست های جنگ افروزان نه تنها استراتژی و چشم اندازی برای اشتغال زایی ندارند، بلکه با توجه به ویرانی بخشی از زیرساخت ها و بحران انرژی و بحران کمبود آب، خود تشدید کننده بیکارسازی کارگران و گسترش بی سابقه پدیده بیکاری هستند. تداوم تعطیلی روزانه شمار زیادی از کارخانه ها و مراکز تولیدی بحران زده و اخراج دسته جمعی کارگران به

روز یکشنبه ۲۰ اردیبهشت خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی "ایرنا"، اعلام کرد که جمهوری اسلامی پاسخ رسمی خود به آخرین متن پیشنهادی دولت آمریکا در رابطه با پایان جنگ را از طریق دولت پاکستان به آمریکا داده است. پاسخ جمهوری اسلامی به متن ۱۴ بندی آمریکا با چند روز تأخیر ارسال گردید. ترامپ در واکنش به پاسخ رژیم اسلامی با لحنی تهدیدآمیز آن را غیرقابل قبول اعلام کرد. بنا به گزارش شبکه تلویزیونی "المیادین" وابسته به حزب الله لبنان، پاسخ جمهوری اسلامی بیشتر شامل مطالبات جمهوری اسلامی است. از جمله پایان فوری جنگ، دادن تضمین هایی برای تداوم آتش بس، لغو تحریمها، آزاد کردن دارائیهای بلوکه شده جمهوری اسلامی، پایان دادن به محاصره دریایی تنگه هرمز از جانب آمریکا و آزادی صادرات نفت ایران است. البته صدا و سیمای جمهوری اسلامی به مسأله پرداخت خسارات جنگ از سوی آمریکا و پذیرفتن حاکمیت جمهوری اسلامی بر تنگه هرمز نیز در پاسخ به آمریکا اشاره کرده است.

از سوی دیگر روزنامه والستریٹ ژورنال اعلام کرد که جمهوری اسلامی پیشنهاد برچیدن برنامه هسته‌ای خود را رد کرده و تنها با تعلیق مشروط غنی سازی اورانیوم موافقت کرده است و در مقابل پیشنهاد داده که حاضر است "بخشی از اورانیوم بسیار غنی شده را رقیق کند و بقیه آنرا به کشوری دیگری غیر از آمریکا منتقل نماید. پاسخ جمهوری اسلامی به پیشنهاد آمریکا در حالی است که طی روزهای گذشته به رغم وجود آتش بس، حملات و درگیریهای نظامی در منطقه کم و بیش ادامه داشته است. از جمله اینکه یک کشتی باری در آبهای قطر از جانب جمهوری اسلامی مورد حمله قرار گرفته است، حملاتی موشکی و پهبادی به امارات متحده عربی و کویت نیز صورت گرفته و جمهوری اسلامی تهدید کرده چنانچه ناوگان تجاریش مورد حمله قرار گیرد، به پایگاهها و مراکز آمریکا در منطقه

و خدماتی را برای تدارکات

نگاهی به اول ماه مه ۲۰۲۶ روز همبستگی جهانی کارگران

جنگی و خرید تسلیحات قبضه کرده و در اختیار خود گرفته است. در چنین شرایطی ادامه اعدام زندانیان سیاسی، تشدید فضای سرکوب و تهدیدات علنی دم و دستگاههای سرکوب برای خفه کردن هر صدای اعتراضی به ادامه جنگ و فقر و گرسنگی، اوج وحشت و نگرانی رژیم اسلامی از احتمال انفجار اجتماعی را بازتاب می دهد.

در این اوضاع دولت تدارکاتچی پزشکین در راستای حمایت از سیاست جنگ افروزان حکومت اسلامی، روز یکشنبه ۲۰ اردیبهشت، مردم را به تحمل ریاضت اقتصادی بیشتر فراخواند و گفت: «مردم باید واقع بین باشند و شرایط کشور و محدودیتهای موجود را درک کنند. صبر و تحمل و باقی ماندن در میدان، جهاد اکبر است و از شهادت دشوارتر است». اما اگر برای سران و فرماندهان حکومت اسلامی و پزشکین و کارگزاران دولت و نهادها و مؤسسات انگلی بیشمار روحانیت، تبلیغات خرافی و فریبکارانه «جهاد اکبر و نوشیدن شربت شهادت و دفاع از حکومت مقدس اسلامی» نیرنگی برای ادامه فساد و دزدی و رانت خواری است، برای کارگران و دیگر اقشار تهیدست ایران که زیر فشار سنگین فقر و محرومیت اقتصادی کمر خم کرده اند صبر و تحملی باقی نگذاشته است.

در چنین شرایطی آنچه برای جنبش کارگری و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی اهمیت حیاتی دارد، آگاهی بر این ضرورت است که اینبار با درس گرفتن از تجربه جنگ و درس گرفتن از تجارب خیزش های سراسری هشت سال گذشته آگاهانه تر و سازمان یافته تر مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی را تداوم و گسترش بخشند. بر خلاف استراتژی سلطنت طلبان فاشیست و نیروهای اپوزیسیون بورژوازی جنگ دوازده روزه و جنگ چهل روزه نشان دادند که توهم به دستیابی به آزادی و رفاه و ثبات از طریق دخالت و حملات نظامی قدرتهای امپریالیستی تا چه اندازه برای جنبش آزادیخواهان مردم ایران زیانبار و کشنده است. تجربه خیزش های سراسری هشت سال گذشته و نیمه جان کردن جمهوری اسلامی در همان حال که نشان داد آزادی کارگران و مردم ایران از چنگ این رژیم تنها می تواند به دست خود آنان تحقق یابد، این حقیقت را نیز خاطر نشان ساخت که حکومت اسلامی با ساختاری که دارد با اعتراضات خودجوش خیابانی و خیزش های خودانگیخته و بی سازمان سرنگون نمی شود، بلکه باید ملزومات سرنگونی آن به معنای سازمانیابی، شکل دادن به رهبری سراسری و گستراندن تصویری روشن از معنای پیروزی را فراهم آورد. این تجربه ها مانند همه تجارب قرن بیستم و قرن بیست و یکم بار دیگر، نقش تعیین کننده حضور سازمان یافته طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه در صحنه سیاسی جامعه، اهمیت پیوند کارخانه و خیابان برای ایجاد هر تحول سیاسی و اجتماعی را مورد تایید قرار دادند.

اندونزی (جاکارتا)

در جاکارتا، حضور رئیس جمهور در میان معترضان و طرح وعده هایی در حوزه خدمات اجتماعی، توانست انتقادات اتحادیه های مستقل را مهار کند. آن ها خواهان تغییرات عمیق تر در قوانین کار و تضمین حقوق پایدار برای کارگران شدند.

کره جنوبی

در یک تحول تاریخی، اول ماه مه برای نخستین بار به عنوان تعطیل رسمی برای تمامی گروه های شغلی به رسمیت شناخته شد. این دستاورد نتیجه دهه ها مبارزه سازمان یافته جنبش کارگری است.

فلسطین (غزه)

در غزه، فقدان امکان برگزاری هرگونه مراسم، خود بیانگر عمق بحران است. صدها هزار کارگر بدون درآمد باقی مانده اند و زیرساخت های اقتصادی به شدت آسیب دیده اند. در اینجا، جنگ نه تنها حیات انسانی، بلکه امکان کار و بازتولید اجتماعی را نیز نابود کرده است.

مراکش

در کازابلانکا، اعتراضات علیه افزایش هزینه های سوخت با مشارکت گسترده کارگران حمل و نقل برگزار شد. شکاف میان دستمزدها و هزینه های زندگی، محور اصلی نارضایتی ها بود.

آفریقای جنوبی

تظاهرات گسترده در واکنش به افزایش هزینه های اساسی زندگی — از مواد غذایی تا انرژی — برگزار شد. اتحادیه ها سیاست های اقتصادی موجود را عامل تشدید نابرابری معرفی کردند.

آلمان

آلمان یکی از کانون های اصلی بسیج کارگری در سال ۲۰۲۶ بود. اتحادیه سراسری DGB مشارکت دقیق ۳۶۶۷۱۰ نفر در ۴۱۳ رویداد را در سراسر کشور تأیید کرد. این سطح از مشارکت، نشان دهنده ظرفیت بالای سازمان یابی در بستر بحران است.

در برلین، علاوه بر تجمعات رسمی، تظاهرات رادیکال تری نیز برگزار شد که با

اول ماه مه ۲۰۲۶ در شرایطی برگزار شد که سرمایه داری جهانی، با هم زمانی چند بحران ساختاری دست و پنجه نرم می کند: تشدید رقابت های ژئوپولیتیک، گسترش جنگ های مستقیم و نیابتی، بی ثباتی بازارهای انرژی، تورم فزاینده و فرسایش مداوم قدرت خرید طبقه کارگر. این وضعیت، بیش از هر زمان دیگری نشان می دهد که نظم موجود برای بازتولید خود، ناگزیر از بازتولید بحران است.

تحولات نظامی و سیاسی در خاورمیانه، به ویژه در پی تشدید درگیری ها و صف بندی های جدید قدرت، نه تنها معادلات ژئوپولیتیک را دگرگون کرده، بلکه به طور مستقیم بر زندگی روزمره میلیون ها کارگر در سراسر جهان اثر گذاشته است. افزایش قیمت انرژی، رشد هزینه های اساسی زندگی و تشدید سیاست های سلطه و استثمار بیشتر، همگی به سازوکاری بدل شده اند که از طریق آن، بار بحران به طبقات فرودست منتقل می شود.

در چنین بستری، اول ماه مه، به عرصه ای برای بروز تضادهای انباشته شده و شکل گیری افق های تازه تبدیل شده است. حضور صدها هزار نفر در ده ها کشور، نشان دهنده نوعی جابه جایی در آگاهی اجتماعی است: از مطالبات صرفاً معیشتی به سوی درک پیوندهای ساختاری میان جنگ، سرمایه داری و امپریالیسم.

در مقابل، واکنش حکومت ها — از تشدید سرکوب خیابانی تا تعمیق سیاست های نئولیبرالی — نشان می دهد که طبقه حاکم بیش از پیش به ابزارهای قهری و مدیریتی برای حفظ نظم موجود متکی شده است. این تقابل، چشم اندازی از دوره ای پرتلاطم را پیش رو می گذارد که در آن، هم امکان های رهایی بخش و هم مخاطرات ارتجاعی و فاشیستی به طور هم زمان حضور دارند.

فیلیپین (مانیل)

در مانیل، یکی از پرتنش ترین صحنه های اول ماه مه رقم خورد. هزاران نفر از کارگران و فعالان اجتماعی در راهپیمایی شرکت کردند. اگرچه آمار دقیق اعلام نشده، اما منابع مختلف از حضور «چندین هزار نفر» خبر می دهند. تلاش معترضان برای نزدیک شدن به سفارت ایالات متحده با مداخله پلیس مواجه شد و درگیری هایی رخ داد که به زخمی شدن چندین افسر پلیس انجامید. شعارهای ضد امپریالیستی و اعتراض به افزایش هزینه های انرژی، که به تحولات جهانی گره زده می شد، محور اصلی این تجمع بود.



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

زیر نظر هئیت تحریریه

سردبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با

کمیته تشکیلات دلال کشور

حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193

0046760854015

004799895674

00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات

دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.com

ایالات متحده

هزاران رویداد اعتراضی در شهرهای مختلف برگزار شد. با وجود عدم به رسمیت شناختن رسمی این روز، مشارکت گسترده نشان‌دهنده تداوم سنت‌های اعتراضی است.

آرژانتین

اعتراضات علیه سیاست‌های اقتصادی دولت ادامه یافت و کارگران نسبت به کاهش حقوق خود واکنش نشان دادند.

برزیل، شیلی، کوبا و دیگر کشورها

در سراسر آمریکای لاتین، اول ماه مه صحنه‌ای برای طرح هم‌زمان مطالبات اقتصادی و سیاسی بود؛ از نقد نابرابری تا مخالفت با فشارهای خارجی.

///

با نگاهی کلی به این گزارشات کوتاه می‌توانیم این نکات مشترک را دریابیم: نخست، بحران سرمایه‌داری در سطح جهانی به‌طور فزاینده‌ای در زندگی روزمره مردم قابل لمس شده است.

دوم، نوعی تحول در آگاهی طبقاتی قابل مشاهده است که مطالبات اقتصادی را به تحلیل‌های سیاسی پیوند می‌زند.

سوم، هم‌زمان با این روند، اشکال مختلف اقتدارگرایی و سرکوب در حال گسترش است.

چهارم، نشانه‌هایی از همبستگی بین‌المللی کارگری دیده می‌شود، هرچند هنوز پراکنده است.

پنجم، چالش اصلی همچنان تبدیل این انرژی اعتراضی به قدرت سازمان‌یافته سیاسی است.

اول ماه مه، از گذشته تا امروز، لحظه‌ای برای بازاندیشی در نظم موجود و امکان‌های بدیل بوده است. آنچه در سال ۲۰۲۶ مشاهده شد، نشانه‌ای از تحولی در حال شکل‌گیری است.

نظمی که بر پایه جنگ، نابرابری و بی‌ثباتی استوار است، بیش از هر زمان دیگری با بحران مشروعیت روبه‌روست. در مقابل، جنبشی که هنوز در حال تکوین است، می‌کوشد افق‌های تازه‌ای را پیش روی خود بگشاید.

حضور گسترده نیروهای پلیس همراه بود. گزارش‌ها از استقرار حدود ۵۳۰۰ مأمور پلیس و بروز تنش‌های پراکنده حکایت دارند.

سوئیس (زوریخ)

در زوریخ، راهپیمایی گسترده‌ای با حضور حدود ۱۵۰۰۰ نفر برگزار شد. این رقم برای کشوری با ساختار اجتماعی باثبات، قابل توجه است.

اسپانیا (بارسلونا)

در بارسلونا، اختلاف چشمگیری میان آمارها وجود داشت. پلیس تعداد شرکت‌کنندگان را حدود ۲۰۵۰۰ نفر اعلام کرد، در حالی که اتحادیه‌ها این رقم را تا ۱۵۰۰۰ نفر برآورد کردند. این تفاوت، بازتاب تضاد در روایت‌های رسمی و جنبشی است.

هلند (آمستردام)

در آمستردام، راهپیمایی‌های اتحادیه FNV با حضور حدود ۴۰۰۰۰ نفر برگزار شد. محور اعتراضات، سیاست‌های رفاهی و فشار بر نظام تأمین اجتماعی بود.

ترکیه (استانبول)

در استانبول، فضای امنیتی حاکم بود. گزارش‌ها از بازداشت ده‌ها نفر در عملیات‌های پیشگیرانه پلیس برای جلوگیری از تجمع در میدان تقسیم خبر می‌دهند. این وضعیت نشان‌دهنده محدودیت عملی حق تجمع است.

یونان

اعتصاب سراسری، بخش‌های کلیدی حمل‌ونقل را متوقف کرد و هزاران نفر در تجمعات شرکت کردند. این روز با یادآوری مبارزات تاریخی ضدفاشیستی پیوند خورد.

فرانسه

ده‌ها هزار نفر در شهرهای مختلف به خیابان آمدند. شکاف میان سطح دستمزدها و سود شرکت‌ها، یکی از محورهای اصلی اعتراضات بود. ایتالیا، پرتغال، هلند، اسپانیا، ترکیه، سوئیس در این کشورها، با وجود تفاوت‌های زمینه‌ای، الگوی مشترکی دیده می‌شود: اعتراض به سیاست‌های ریاضتی، کاهش حقوق کار، افزایش سن بازنشستگی و در برخی موارد سرکوب مستقیم.

جنگ، سیاست، تشکل!

قسمت سوم

م مهرزاد

دوران آتش بس

جمهوری اسلامی در دوره جنگ چهل روزه با آمریکا و اسرائیل، ضربات سنگینی را متحمل شد. خامنه ای و برخی دیگر از سران آن کشته شدند و بخش‌های زیادی از قدرت نظامی و زیر ساخت‌ها از بین رفتند. اما با توجه به امکان تداوم جنگ از جانب جمهوری اسلامی و به خصوص بستن تنگه هرمز، شرایط فرسایشی کردن جنگ را ایجاد کرد و دولت آمریکا که نمی‌خواهد درگیر جنگی طولانی مدت گردد، به راه توافق دیپلماتیک با چاشنی محاصره دریایی روی آورده است که البته می‌تواند همراه با ضربات و جنگ‌های مقطعی نیز همراه گردد.

محاصره دریایی، تخریب بخشی از زیر ساخت‌ها و قطع اینترنت، به تورم در ایران دامن زده و قیمت‌ها بسیار افزایش پیدا کرده اند. اختلافات در قدرت سیاسی ایران بین "اصول‌گرایان" افزایش یافته و امکان یک تصمیم‌گیری نهایی در مذاکره و سازش با آمریکا با مشکل روبرو است. جمهوری اسلامی در نهایت راهی جز سازش ندارد، اما موضوع برایش از دست دادن هر چه کمتر موقعیت و امکانات است. اختلاف بین دولت آمریکا و ایران زیاد است و اینکه اورانیوم از کشور خارج شود یا نه یکی از موضوعات به شدت مورد اختلاف است و البته آمریکا برای به نتیجه رسیدن از مطالبات وسیعی که در ابتدای جنگ داشت، تا حدودی عقب نشینی کرده و برای اینکه نزد افکار عمومی آمریکا - که در این مقطع برای دولت ترامپ اهمیت زیادی دارد زیرا انتخابات میان دوره ای کنگره و سنا در پیش هستند - خود را تا همینجا نیز پیروز نشان دهد و دائما ناپودی نیروی دریایی و هوایی و بخش‌های زیادی از نیروهای زمینی را بزرگ نمایی می‌کند. آمریکا هر چند خود فروشنده نفت است اما به هر شکل به دلیل کاهش میزان تولید جهانی نفت و دیگر مشتقات نفتی، با افزایش قیمت سوخت در آمریکا روبرو است و کمی افزایش قیمت کالاها در اثر حمل و نقل که هر چند در حد بحرانی نیستند اما به هر شکل کمی بر افکار عمومی تاثیر دارند و همین مولفه می‌تواند به شکست جمهوری خواهان در انتخابات میان دوره ای منجر گردد و لذا ترامپ تلاش دارد تا هر چه سریعتر مسئله را خاتمه دهد.

از سوی دیگر بحران‌های اقتصادی که با موج وسیع بیکاری، گرانی شدید، افزایش تورم و بی ثباتی در سرمایه‌گذاری در ایران، تشدید شده، هر چند جمهوری اسلامی در فضای جنگی و با تشدید سرکوب‌ها و اعدام‌های مداوم در این مقطع جلوی

جنبش‌های کارگری و مردمی دوباره بدست آورد. البته به دلیل چند دهه مبارزه طبقاتی در ایران از طرف کارگران و مردم و سرکوب‌های گسترده رژیم و وضعیت بحرانی اقتصادی و اجتماعی، چنین شرایطی تثبیت نخواهد شد و به این اعتبار سرکوب‌ها و اعدام‌ها و فشارهای بیشتر اقتصادی، تنها باعث انباشت خشم و کینه مردم می‌گردد تا در موقعیت‌های مناسب بار دیگر فوران کند. به عبارتی دیگر هر چند موقعیت جنبش کارگری و توده‌ای به درجاتی به عقب رانده شده است، اما این عقب نشینی از مولفه‌های پایدار و دراز مدتی بر خوردار نیست و آن را در قالب یک افت موقت و عقب نشینی محدود باید دید.

البته هر جنگ کوتاه مدت دیگری و یا به هر درجه تنش‌ها، بر خلاف آنچه اپوزیسیون سلطنت طلب می‌گوید، به ضرر جنبش‌های توده‌ای و کارگری است. به هر شکل ضروری است برای این شرایط و در ارتباط با تشدید سرکوب‌ها و فضای خفقان موجود، برنامه و سازماندهی مشخصی وجود داشته باشد. بیانیه چهار تشکل کارگری به مناسبت اول ماه مه نکات قابل تعمقی در این رابطه دارد که می‌تواند باب بحث و بررسی باشد.

اول در مورد شرایط جنگ ارتجاعی و تهاجم، که هزاران کارگر را بیکار و با مشقات بسیار روبه رو کرده است. در سه بند اول از شرایط بیکارسازی‌ها و مسئله مطالبه دستمزد صحبت می‌شود و اینکه در هر شرایط نباید مسئله دستمزد به فراموشی سپرده شود. در واقع مبارزه در دویخش از طبقه، یکی کارگران بیکار شده که برای بیمه بیکاری مکفی و بازگردانده شدن به کار باید فعالیت و مبارزه کنند و دیگری، کارگرانی که شاغل هستند و در اثر تورم شدید چند مرتبه زیر خط فقر قرار دارند و طبیعتاً با محوریت افزایش دستمزد می‌توانند مبارزه و متشکل شوند. اعلام رقم هفتاد میلیون تومان با محاسبه مشخصی که انجام شده، بهترین شاخص در جنبش کارگری برای درک خط فقر واقعی است که رژیم آن را پنهان می‌کند. این تشکل‌های کارگری به مرجعی معتبر تبدیل شده اند تا همه بتوانند با استناد به آن، در جریان مبارزه برای افزایش دستمزد قطب‌نمای داشته باشند.

در بند چهارم با عنوان مبارزه برای آزادی تحزب و تشکل در بیانیه نکته قابل تعمق دیگری می‌گوید. تاکید بر تلاش برای ایجاد هسته‌ها و جمع‌های مخفی و دخالتگر در جنبش‌های توده‌ای است و این به طور واقعی به کارگران می‌گردد که بدون پیوند و تاثیر گذاری بر جنبش‌های توده‌ای، خطر به انحراف رفتن و شکست خوردن آنها زیاد

اعتراضات گسترده را گرفته، اما خشم و ناراضی مردم بیشتر انباشته شده و همچون آتش بزرگ زیر خاکستر با هر نسیمی دوباره می‌تواند شعله ور گردد. زندان‌ها مملو از زندانیان سیاسی است و مردم در کوچه و خیابان و بخصوص با روبرو شدن با قیمت‌های سعودی و شرایط وخیم اقتصادی خشم و ناراضی خود را نشان می‌دهند. عموم مردم ایران به شدت از رژیم جمهوری اسلامی متنفر و خواهان سرنگونی آن هستند، و حکومت در هیچ شرایطی نمی‌تواند مطالبه مردم برای سرنگونی را تغییر دهد و تنها سیاست راهبردی رژیم در ایران حفظ شرایط موجود و ادامه حاکمیت با سر نیزه است.



با توجه به اینکه رهبر جدید جمهوری اسلامی - مجتبی خامنه ای - هیچ موضع صریحی در قبال سازش یا عدم سازش با آمریکا نگرفته و فعال شدن "جبهه پایداری" تضادها را در حکومت افزایش داده و فرماندهی جدید سپاه - وحیدی - نیز پایش به این اختلافات و تنش‌های درونی باز شده است. قالیباف هر چه بیشتر به یک مهره تعیین‌کننده در قدرت تبدیل شده است و همه این مولفه‌ها در برزخ نه جنگ و نه صلح، تشدید خواهند شد. برزخ نه جنگ نه صلح اگر چه بر وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی تاثیرات منفی زیادی دارد و جمهوری اسلامی حداکثر تا دو یا سه ماه دیگر قادر به تحمل چنین شرایطی است - با فروش نفت، در نفت‌کش‌های سیار روی دریاها - اما نمی‌تواند بدین شکل برای همیشه ادامه دهد، ولی در عرصه سیاسی برای جمهوری اسلامی منفعت بسیاری به همراه داشته و دارد.

تداوم شرایط نه جنگ و نه صلح، اعتصابات و اعتراضات خیابانی را متوقف کرده و امکان سرکوب و اعدام و بازداشت‌های گسترده را بیشتر فراهم کرده است. به هر شکل جمهوری اسلامی می‌خواهد هر چه بیشتر از این شرایط بهره‌بردار و موقعیت‌های از دست رفته خود را در داخل ایران و در مقابل

تشدید تنش بر متن تداوم جنگ افروزی آمریکا و جمهوری اسلامی

آتش بس ۱۵ روزه میان دولتهای آمریکا و جمهوری اسلامی، بنا به درخواست پاکستان و از جانب ترامپ روز دوم اردیبهشت ۱۴۰۵ بدون تعیین جدول زمانی تمدید گردید. در این فاصله هر دو طرف جنگ با تبلیغات و رجزخوانیهای تحریک‌آمیز، خود را فاتح جنگ و حاکم تنگه هرزم معرفی می‌کنند، برای ادامه حاکمیت بر آن خط و نشان می‌کشند و تنش‌ها را تشدید کرده‌اند. در همانحال گفتگوهای غیر مستقیم میان آنها با وساطت دولت پاکستان ادامه داشته و آمریکا شرایط ۱۴ گانه خود را به اطلاع جمهوری اسلامی رسانده است. رژیم جمهوری اسلامی روز



یکشنبه ۲۰ اردیبهشت به شرایط آمریکا پاسخ داده است. هنوز از مفاد پاسخ رژیم جمهوری اسلامی گزارش دقیقی منتشر نشده، اما دونالد ترامپ پاسخ حکومت اسلامی را «کاملاً غیر قابل قبول» خوانده است. همه اینها در شرایطی است که اکثریت کارگران و مردم ایران که زیر بار فشار سنگین شرایط جنگی امنیت و کار و زندگی‌شان در معرض خطر قرار گرفته، از ادامه این اوضاع خسته شده و خواهان پایان قطعی جنگ هستند.

در جریان تشدید این تنش‌ها شامگاه پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۵، در بندرعباس، اسکله بهمن جزیره قشم، میناب و محلاتی از غرب تهران از جمله چیتگر، اکباتان شهران، میدان المپیک، اسلامشهر و حوالی میدان آزادی و جاهای دیگر نیز صدای انفجارهای مهیبی شنیده شد و تیراندازی پی در پی، موجب نگرانی گردید. در این درگیریها هریک از طرفین جنگ توجیهاتی برای اقدامات تحریک‌آمیز و حملات نظامی خود ارائه می‌دهند. شبکه خبر تلویزیون رژیم و خبرگزاری مهر نیز از تبادل آتش میان طرفین در ساعات پایانی شب پنجشنبه و شنیده شدن صداهای مهیب و ممتد گزارش دادند.

به طور واقعی در درک مکانیزم اعتراضات و اعتراضات کارگری، کارگران در جریان یک مطالبه و وقوع یک اعتصاب و اعتراض، ارتباطاتی بین خود و در جمع‌های محدود تر رهبران عملی در محیط کار شرایط را می‌سنجند، با دیگر کارگران ارتباط برقرار می‌کنند و تصمیم به اعتصاب را در زمان و شکل خاص آن عملی می‌کنند. نکته قابل تعمق این است که این جمع‌ها که شاید بتوان نام کمیته‌های اعتصاب بر آن گذاشت، نوعی از سازماندهی غیر پایدار و موقت هستند که در مقاطعی شکل می‌گیرند و با اتمام اعتصاب و یا اعتراض دیگر به شکل سابق وجود ندارند. کمیته‌های اعتصاب با کمیته‌های دائمی کارگری متفاوت هستند و این نوع از جمع‌های موقت و مقطعی، با سازماندهی‌های پایدار و حتی کمیته‌های کارگری دائمی در محیط کار کاملاً متفاوت هستند. بله هسته‌ها و کمیته‌های کارگری و یا دیگر تشکل‌های شناخته شده کارگری نیز وجود دارند، اما تعداد و قدرت نفوذ آنها بسیار کمتر از جمع‌ها و کمیته‌های موقت اعتصاب هستند. این همان نکته ظریف و نامحسوسی است که در تبیین و تحلیل بسیاری از سوسیالیست‌ها به غلط به مثابه سازماندهی فراگیر در طبقه لحاظ می‌شود. واقعیت این است که بخش وسیع و گسترده چند ده میلیونی طبقه کارگر عموماً فاقد سازماندهی و تشکل است. حتی در محیط کار و رشته‌های کاری بزرگی که کمیته‌های کارگری وجود دارند - مثل شورای کارگران پیمانی نفت که در واقع یک کمیته کارگری است زیرا اساساً شرایط برگزاری انتخابات برای شورا وجود نداشته است - در مقاطعی که شرایط برای اعتراض و اعتصاب فراهم شده است با اعتبار و روابط خود توانسته اعتصاب را سازمان دهد و یا مطالبات و مبارزات کارگران را با اطلاعیه‌ها بیان کند. اما بر اساس وجود این کمیته‌ها - که تاکید می‌کنم تعداد آنها در سطح عمومی طبقه زیاد نیست - نمی‌توان نتیجه گرفت که کارگران قراردادی و پیمانی نفت - ارکان ثالث - همه متشکل و سازماندهی شده و متحد در تشکل خود هستند. این یک خطای محاسباتی و تحلیلی است که باعث اغراق در میزان متشکل شدن کارگران می‌شود، هر گاه تصور کنیم به دلیل وجود یک هسته یا یک کمیته کارگری در محیط کار، همه آنها متشکل و سازمان یافته هستند، استراتژی ایجاد تشکل‌های کارگری در محیط کار به فراموشی سپرده می‌شود. استراتژی متشکل شدن کارگران با وجود استبداد حاکم و سرکوب‌های مداوم، همچنان در دستور کار است و نباید فراموش کنیم که طبقه کارگر ایران در سطح عمومی در موقعیت فقدان تشکل‌های سراسری و فراگیر خود است.

مه ۲۰۲۶

است - نمونه آن دی ماه ۱۴۰۴ است - پیوند بین جنبش کارگری و توده‌ای بیش از پیش اهمیت یافته و طبیعتاً در یک پروسه دراز مدت می‌شود آن را متحقق نمود.

و در آخر تاکید دارند که: "تنها کارگران سازمان یافته و برخوردار از آگاهی طبقاتی می‌توانند آزادی حقیقی و نه ساختگی را برای مردم به ارمغان بیاورند. تنها طبقه کارگر سازمان یافته و برخوردار از آگاهی طبقاتی است که می‌تواند هر گونه تلاش برای فریفتن مردم، محدود کردن حقوق آنها و تبدیل آنها به ابزاری صرف در دستان بورژوازی، در نطفه خفه کند."

این پیام به معنای وسیع کلمه یعنی، گرایش سوسیالیستی متحزب و تشکل‌های کارگری بزرگ و کوچک و در مقیاسی وسیع طبقه کارگر آگاه و متشکل هستند که به مثابه یک طبقه قادرند آزادی را برای مردم به ارمغان بیاورند و از فریب توده‌ها جلوگیری کنند و طبیعتاً نه بر عکس با اتحاد و همراه شدن با دیگر جریان‌های لیبرال و متزلزل موجود در اپوزیسیون راست.

از بیانیه که بگذریم، در انتها فکر می‌کنم به یک نکته ظریف و نامحسوس اما بسیار با اهمیت در ارتباط با تبیین از متشکل بودن جنبش کارگری و افت موقت جنبش باید توجه کنیم. به طریق اولی گفته شد که شرایط جنگی جنبش را تا حدودی به عقب رانده است، اما این بدان معنا نیست که چنین شرایطی بتواند در طی چند سال و دراز مدت پایدار بماند زیرا کارگران و توده‌ها به شدت از رژیم و شرایط موجود انزجار دارند و راهی جز مبارزه در هر فرصتی که بدست بیاید ندارند. اما در طیف جریان‌های سوسیالیست و بخصوص در خارج کشور همواره در تبیین اعتراضات و اعتراضات جنبش کارگری به این نکته اشاره شده است که از الزامات این اعتراضات و اعتراضات این است که به درجاتی آنها متشکل و سازماندهی شده باشند که تا این جای کار در سطح عمومی حقیقتی بیان شده است و به این اعتبار گاه تصور می‌شود که این میزان از سازماندهی قابل توجه و نسبتاً فراگیر است که می‌تواند شرایط رکود و فضای جنگی را بشکند و یا اوضاع سیاسی را تحت تاثیر قرار بدهد. در این بینش، تحلیل و تبیین غلطی از واقعیت متشکل بودن کارگران وجود دارد. اینکه در تمام سال‌های گذشته به این مسئله اشاره میشد که دو هزار اعتصاب کارگری به درجاتی سازماندهی نیاز دارد و با توجه به اینکه در بسیاری مراکز صنعتی بزرگ و متوسط اعتصابات انجام می‌شد، و حتی گاه در مقیاسی سراسری و رشته‌ای از صنعت - مثل کارگران پیمانی نفت - در نتیجه تصور شده که بخش‌های گسترده و فراگیر طبقه کارگر سازمان یافته و متشکل هستند.

می دهند که در غیاب یک جنبش نیرومند جهانی علیه این جنگ امپریالیستی و ارتجاعی، این منافع ژئوپلیتیک و اقتصادی قدرتهای منطقه‌ای و جهانی هستند که به یک اهرم فشار سیاسی برای خاتمه قطعی این جنگ تبدیل شده‌اند.

جمهوری اسلامی در شرایطی به سیاست جنگ افزروانه خود ادامه می دهد، که اقتصاد ایران به دلیل بحران ساختاری و بر اثر تشدید تحریمها و فساد نهادینه شده در معرض فروپاشی قرار گرفته، تا جایی که دولت توان پرداخت حقوق بخش زیادی از کارکنان را نیز ندارد. گرانی و بیکاری، تورم افسارگسیخته و سقوط ارزش ریال روز به روز افزایش می یابد؛ میلیونها شغل از بین رفته؛ قطع اینترنت، تعطیلی کارخانجات و کارگاههای صنعتی منجر به بیکار سازی گسترده کارگران شده است. در چنین شرایطی حکومت اسلامی غیر از تشدید فضای امنیتی و سرکوب پاسخی برای خواست و مطالبات انباشته شده کارگران و فرودستان ندارد. جمهوری اسلامی به بهانه جنگ ارتجاعی هرگونه جنبش اعتراضی را به عوامل اسرائیل و آمریکا نسبت می دهد. اما دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی به رغم این فشارها نتوانسته مردم معترض را مرعوب و ترس را بر جامعه حاکم کند. در چنین شرایطی تنها با تلاش پیگیرانه جهت برپایی اعتراضات و اعتصابات متحدانه و سراسری کارگران و اعتراضات توده‌های مردم زحمتکش و دامن زدن به جنبش‌های پیشرو اجتماعی است که می توان جنبش مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را به جلو سوق داد.



مهم و استراتژیک هرگز، هم توسط آمریکا و هم از جانب جمهوری اسلامی تحت محاصره قرار گرفته است و رفت و آمد کشتی‌های تجاری و نفت کش در آن متوقف و مختل شده است. در چنین شرایطی تنگه هرمز به قوی‌ترین اهرم فشار طرفین جنگ علیه یک دیگر تبدیل شده است.

فشار محاصره دریایی آمریکا بر بنادر جنوبی ایران صادرات نفت جمهوری اسلامی را با اختلال جدی روبرو کرده و سران رژیم را برای پیدا کردن راه سازش با آمریکا تحت فشار قرار داده است. زیرا اگر جمهوری اسلامی تا کنون از آن طریق تحریمها را دور می زد روزانه بیش از یک میلیون بشکه نفت صادر می نمود، اینک بر اثر محاصره تنگه هرمز از سوی آمریکا، جریان صادرات نفت و واردات کالاهای مورد نیاز با مشکل روبرو شده است. در این رابطه روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت نیویورک تایمز طی گزارشی فاش ساخت که "بر اثر محاصره شدید آمریکا ظرفیت ذخیره سازی جمهوری اسلامی بسیار کم شده و درآمد نفتی آن نیز به کلی اِفت کرده است". این درحالی است که قبل از محاصره تنگه هرمز توسط آمریکا ۹۸ درصد صادرات نفتی ایران از این تنگه عبور می کرد.

همزمان با این محاصره و به منظور تحت فشار دادن بیشتر جمهوری اسلامی، روز سه شنبه ۱۵ اردیبهشت آمریکا و بحرین همراه عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت و قطر پیش نویس قطعنامه‌ای در رابطه با ضرورت بازگشایی تنگه هرمز و آزادی کشتی رانی در آن را به شورای امنیت سازمان ملل ارائه دادند. مجموعه این تحولات و روندها نشان

خبرگزاری فاکس آمریکا اعلام کرد: "حملاتی که آمریکا به اسکله بهمَن بندر قشم و شهر بندرعباس انجام داد، دوروز پس از آن صورت گرفت که جمهوری اسلامی ۱۵ موشک بالستیک و کروز به بندر فُجیره امارات شلیک کرد و موجب شد



همه دولتهای عرب حتی عربستان سعودی که رابطه تنش آلودی با امارات دارد نیز آنرا محکوم کنند. با این حال آمریکا اعلام کرد که این حملات و انفجارات به معنای پایان آتش بس و شروع مجدد جنگ نیست. سخنگوی قرارگاه خاتم الانبیای پاسداران رژیم نیز آمریکا را متهم به هدف قرار دادن نفتکش ایرانی کرد و اعلام نمود: "نیروهای مسلح این قرارگاه که مسئولیت جنگ در منطقه را برعهده دارند، شناورهای نظامی آمریکا در شرق تنگه هرمز و جنوب بندر چابهار را مورد حمله قرار داده‌اند."

طی چند روز گذشته که اختلافات میان امارات متحده عربی و جمهوری اسلامی به دلانل گوناگون تشدید شده است، نیروهای رژیم زیر ساختهای نظامی و غیر نظامی امارات را نیز مورد حملات نظامی قرار داده است. این درحالی است که تنگه

زند باد حاکمیت شورایی مردم در کردستان

نه به حاکمیت احزاب سیاسی از بالای سر مردم

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

نه به حاکمیت احزاب سیاسی از بالای سر مردم

زنده باد حاکمیت شورایی مردم در کردستان

www.komala.co

www.cpiran.org

سرمایه‌داری، خانواده و بازتولید ستم جنسیتی

آرام فرج الهی

مسئله‌رهایی زنان، صرفاً موضوعی مربوط به حقوق فردی، اصلاحات قانونی نیست؛ بلکه مستقیماً به ساختارهای مادی جامعه، مناسبات تولید و بازتولید اجتماعی گره خورده است. هر نظام اجتماعی، شکل ویژه‌ای از روابط جنسیتی را تولید و بازتولید می‌کند و ستم بر زنان نیز نه پدیده‌ای طبیعی، بلکه محصول تاریخی شکل معینی از سازمان اجتماعی است. از همین‌رو، تحلیل ریشه‌های فرودستی زنان بدون بررسی ساختار طبقاتی جامعه، مالکیت خصوصی، تقسیم کار و نهاد خانواده، تحلیلی ناقص و سطحی باقی خواهد ماند.

سرمایه‌داری، برخلاف ادعاهای لیبرالی، نه تنها موفق به نابودی ستم جنسیتی نشده، بلکه آن را به شیوه‌ای پیچیده‌تر و مدرن‌تر بازتولید کرده است. این نظام از یک‌سو شعار برابری حقوقی، آزادی فردی و فرصت برابر سر می‌دهد و از سوی دیگر، میلیون‌ها زن را در سراسر جهان به نیروی کار ارزان، کار خانگی رایگان و ابزار بازتولید نیروی کار تبدیل می‌کند. در نتیجه، پرسش اساسی این است؛ آیا می‌توان در چهارچوب مناسبات سرمایه‌دارانه، به رهایی واقعی زنان دست یافت؟ یا آنکه ستم جنسیتی به‌طور ساختاری با بقای سرمایه‌داری پیوند خورده است؟

برای پاسخ به این پرسش، باید از سطح پدیده‌ها فراتر رفت و به بنیان‌های مادی جامعه نفوذ کرد. مارکسیسم برخلاف روایت‌های ایده‌آلیستی، ستم بر زنان را نه صرفاً محصول «فرهنگ مردانه» یا «ذهنیت مردسالار»، بلکه بخشی از سازوکار بازتولید نظم طبقاتی می‌داند. این دیدگاه نشان می‌دهد که چگونه خانواده، مالکیت خصوصی، دولت و تقسیم جنسیتی کار، درون یک کلیت تاریخی واحد عمل می‌کنند.

هدف این نوشتار، ارائه تحلیلی از رابطه میان سرمایه‌داری، خانواده و ستم جنسیتی است؛ تحلیلی که نشان دهد چرا مبارزه برای رهایی زنان، بدون مبارزه علیه مالکیت خصوصی و نظام طبقاتی، نهایتاً به اصلاحاتی محدود و شکننده تقلیل می‌یابد. در عین حال، نشان دهد که مبارزه برای رهایی زنان بخش جدایی‌ناپذیر از مبارزه انقلابی علیه سرمایه‌داری است.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای ماتریالیسم تاریخی، شکستن این تصور ارتجاعی است که سلطه مردان بر زنان امری «طبیعی»، «زیستی» یا «ابدی» است. تاریخ بشر نشان می‌دهد که روابط جنسیتی در طول زمان دگرگون شده‌اند و شکل کنونی خانواده و جایگاه زنان، نتیجه شرایط مشخص تاریخی است،

نه سرنوشت تغییرناپذیر انسان. در جوامع اشتراکی اولیه، زمانی که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید هنوز شکل نگرفته بود، تقسیم کار جنسیتی الزاماً به سلطه سیستماتیک مردان منجر نمی‌شد. زنان نقش محوری در تولید، گردآوری غذا، حفظ حیات جمعی و سازمان اجتماعی داشتند. اما با رشد مازاد تولید، انباشت ثروت و پیدایش مالکیت خصوصی، وضعیت دگرگون شد. ظهور طبقات اجتماعی، هم‌زمان با شکل‌گیری نخستین اشکال سلطه مرد/پدرسالارانه بود. زمانی که انتقال ثروت از نسلی به نسل دیگر اهمیت یافت، کنترل بر بدن و باروری زنان نیز به ضرورتی اقتصادی تبدیل شد. خانواده پدرسالار، در همین بستر تاریخی شکل گرفت؛ نهادی که وظیفه تضمین انتقال ارث، حفظ مالکیت و بازتولید نظم طبقاتی را بر عهده داشت. انگلس در اثر مشهور خود، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، این تحول را «شکست تاریخی جنس مؤنث» می‌نامد؛ لحظه‌ای که زنان به‌تدریج از موقعیتی نسبتاً برابر، به تابعانی درون ساختار خانواده پدر/مردسالار بدل شدند.

سرمایه‌داری صرفاً به کارخانه، بانک و بازار متکی نیست. این نظام برای بقای خود، نیازمند بازتولید مداوم نیروی کار است؛ یعنی تولید نسل جدید کارگران، مراقبت از آنان و بازسازی جسمی و روانی نیروی کار موجود. بخش عظیمی از این وظایف درون خانواده انجام می‌شود.

خانواده در نظام سرمایه‌داری، نهادی اقتصادی و اجتماعی است که هزینه‌های هنگفت بازتولید نیروی کار را به فضای خصوصی منتقل می‌کند. پخت‌وپز، نظافت، مراقبت از کودکان، پرستاری از سالمندان، حمایت عاطفی و بازسازی روانی نیروی کار، اغلب بدون دستمزد و عمدتاً توسط زنان انجام می‌شود.

در نتیجه، سرمایه‌داری از کار خانگی زنان سود می‌برد، بی‌آنکه هزینه واقعی آن را بپردازد. اگر این فعالیت‌ها قرار بود به‌صورت اجتماعی و مزدی سازماندهی شوند، هزینه‌های بازتولید نیروی کار به‌طرز چشمگیری افزایش می‌یافت و سود سرمایه کاهش پیدا می‌کرد. از همین‌رو، خانواده، بخشی از سازوکار اقتصادی سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری همواره از تقسیم جنسیتی کار بهره برده است. زنان، به‌ویژه در کشورهای جنوب جهانی، بخش بزرگی از نیروی کار ارزان جهان را تشکیل می‌دهند. صنایع پوشاک، مونتاژ، کشاورزی صادراتی و خدمات مراقبتی، به‌شدت بر استثمار نیروی کار زنان متکی‌اند. اما استثمار زنان تنها در محیط کار رخ نمی‌دهد. زن کارگر پس از پایان شیفت کارخانه یا اداره، اغلب وارد

«شیفت دوم» می‌شود؛ یعنی کار خانگی بدون مزد.

به این ترتیب، زنان هم‌زمان در دو عرصه استثمار می‌شوند؛ در تولید سرمایه‌دارانه و در بازتولید اجتماعی. سرمایه‌داری از طریق طبیعی جلوه دادن نقش‌های جنسیتی، زنان را مسئول اصلی مراقبت و خانه‌داری معرفی می‌کند تا هزینه‌های اجتماعی بازتولید نیروی کار را به خانواده منتقل کند. مدافعان لیبرالیسم اغلب ادعا می‌کنند که با اصلاح قوانین، افزایش حضور زنان در بازار کار و تضمین فرصت‌های برابر، می‌توان به برابری جنسیتی دست یافت. بی‌تردید، حقوق قانونی اهمیت دارند و مبارزه برای آن‌ها ضروری است؛ اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که برابری حقوقی لزوماً به برابری واقعی منجر نمی‌شود. زنی که از نظر قانونی «آزاد» است اما برای بقا مجبور به فروش نیروی کار خود با دستمزدی ناچیز است، یا به‌دلیل وابستگی اقتصادی در رابطه‌ای خشونت‌آمیز باقی می‌ماند، تا چه اندازه آزاد است؟ سرمایه‌داری می‌تواند بخشی از زنان را وارد ساختار قدرت کند، مدیر، وزیر یا سرمایه‌دار زن تولید کند، اما این امر به‌معنای رهایی اکثریت زنان نیست. حضور زنان در رأس هرم قدرت، مادامی که ساختار استثمار پابرجاست، صرفاً چهره مدیریت را تغییر می‌دهد، نه ماهیت نظام را. بخش بزرگی از فمینیسم جریان اصلی، مسئله زنان را به نمایندگی سیاسی، موفقیت فردی یا شکستن «سقف شیشه‌ای» تقلیل می‌دهد. اما کارگر زنی که در کارخانه‌ای در بنگلادش یا کارگاهی در حاشیه تهران با دستمزدی ناچیز کار می‌کند، سهمی از این «پیشرفت» ندارد. فمینیسم بورژوازی معمولاً تضاد طبقاتی را نادیده می‌گیرد و منافع زنان طبقات حاکم را با منافع تمام زنان یکی می‌گیرد. در حالی که زن سرمایه‌دار می‌تواند خود بخشی از سازوکار استثمار زنان کارگر باشد. رهایی زنان بدون نابودی روابط طبقاتی ممکن نیست؛ زیرا سرمایه‌داری خود بر نابرابری ساختاری بنا شده است.

پدر/مردسالاری، رابطه‌ای اجتماعی است که در نهاد‌های مادی جامعه ریشه دارد. خانواده پدرسالار یکی از مهم‌ترین مکان‌های بازتولید این سلطه است. کودکان از نخستین سال‌های زندگی، نقش‌های جنسیتی را درون خانواده می‌آموزند. دختران به مراقبت، انفعال و فرمان‌برداری تشویق می‌شوند و پسران به اقتدار، رقابت و سلطه. رسانه، مدرسه، مذهب و فرهنگ عمومی نیز این تقسیم‌بندی را تقویت می‌کنند. اما این فرهنگ از خلأ به‌وجود نمی‌آید. تا زمانی که ساختار اقتصادی جامعه بر کار خانگی رایگان زنان وابستگی

زنان کارگر در خط مقدم بحران جنگی

شرایطی که جنگ امپریالیستی و ارتجاعی دولت‌های آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی به طبقه کارگر و اکثریت مردم ایران و منطقه تحمیل کرده است، فقط لحظه‌ای برای بازگویی رنج‌های طبقه کارگر نیست، بلکه نقطه‌ای برای تمرکز بر سازوکارهای مادی‌ای است که این رنج‌ها را تولید و بازتولید می‌کنند. در شرایط کنونی ایران، آنچه بیش از پیش برجسته می‌شود، پیوند ارگانیک میان جنگ ارتجاعی، سرکوب سیاسی و تشدید استثمار است؛ پیوندی که بار اصلی آن بر دوش کارگران، و در میان آنان به‌طور ویژه بر زنان کارگر قرار گرفته است. فقر و بی‌ثباتی زندگی کارگران، عناصر ضروری در بازتولید مناسبات سرمایه‌دارانه‌اند. آنچه در سال‌های اخیر در ایران رخ داده، تشدید همین منطبق انتقال سیستماتیک هزینه‌های بحران به پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی بوده است. در این میان، زنان کارگر نه تنها به‌عنوان نیروی کار ارزان‌تر، بلکه به‌مثابه سوژه‌هایی که بار بازتولید اجتماعی را نیز به دوش می‌کشند، در موقعیتی دوگانه از استثمار قرار دارند.

اقتصاد جنگی، به‌معنای بسیج منابع اجتماعی برای تداوم ساختار قدرت است. این فرآیند با کاهش هزینه‌های نیروی کار، حذف حمایت‌های اجتماعی و گسترش اشکال غیررسمی اشتغال همراه می‌شود. قطع مکرر و طولانی‌مدت اینترنت به‌عنوان بخشی از زیرساخت‌های اقتصادی در ظاهر امری امنیتی جلوه داده می‌شود، اما در عمل به تخریب بخشی از اقتصاد و معیشت وابسته به آن انجامیده است. بخش قابل‌توجهی از مشاغل در این حوزه، متکی بر کار زنان بوده است؛ از مشاغل خانگی تا فعالیت‌های مبتنی بر سکوها آنلاین. نابودی این فضا، نه تنها به معنای نابودی یکی از حقوق پایه‌ای مردم برای دسترسی به اطلاعات، بلکه به معنای از دست رفتن درآمد و به معنای حذف یکی از معدود عرصه‌های استقلال نسبی اقتصادی زنان است. این روند نشان می‌دهد که چگونه ابزارهای کنترل دولت، مستقیماً در خدمت بازتولید نابرابری‌های طبقاتی و جنسیتی قرار می‌گیرند.

با این حال، آمارهای رسمی تنها بخش کوچکی از واقعیت را بازتاب می‌دهند. بخش عظیمی از زنان کارگر، اساساً در نظام آماری به رسمیت شناخته نمی‌شوند، چرا که در قالب قراردادهای غیررسمی، کار خانگی، یا مشاغل موقت و فصلی فعالیت می‌کنند. این نادیده‌گرفتن ساختاری، خود یکی از ابزارهای تشدید استثمار است. کاری که

اولیه، نگهداری سالمندان و خدمات خانگی. این امر تنها در جامعه‌ای ممکن است که تولید نه برای سود خصوصی، بلکه برای رفع نیازهای انسانی سازماندهی شود. جامعه‌ای که در آن ثروت اجتماعی به‌صورت جمعی کنترل شود و انسان‌ها از وابستگی اقتصادی و رقابت بی‌رحمانه رها شوند. هدف سوسیالیسم صرفاً تقسیم برابر فقر یا حضور بیشتر زنان در ساختار قدرت موجود نیست. مسئله، دگرگونی کل روابط اجتماعی است؛ دگرگونی‌ای که در آن انسان‌ها دیگر به‌عنوان کالا، ابزار تولید یا مالک خصوصی تعریف نشوند.

رهایی زنان تنها زمانی می‌تواند کامل شود که کار خانگی از انزوای خصوصی خارج شود، وابستگی اقتصادی از میان برود و روابط انسانی از منطق مالکیت و سلطه رها شوند. فرهنگ پدر/مردسالار صرفاً با آموزش یا تبلیغات از میان نمی‌رود. تغییر پایدار فرهنگی نیازمند دگرگونی زیربنای مادی جامعه است. وقتی مناسبات اقتصادی تغییر کنند، امکان شکل‌گیری روابط انسانی نیز فراهم می‌شود.

البته سوسیالیسم به‌خودی‌خود تضمین‌کننده نابودی فوری پدر/مردسالاری نیست. بقایای فرهنگ کهن می‌توانند حتی پس از انقلاب نیز ادامه یابند. اما تنها در جامعه‌ای که بر استثمار و مالکیت خصوصی بنا نشده باشد، می‌توان شرایط مادی لازم برای نابودی واقعی ستم جنسیتی را فراهم کرد.

ستم بر زنان، بخشی از سازوکار نظام سرمایه‌داری است. این نظام برای بقای خود به خانواده خصوصی، کار خانگی رایگان، تقسیم جنسیتی کار و وابستگی اقتصادی نیاز دارد. از همین‌رو، مبارزه علیه پدر/مردسالاری را نمی‌توان از مبارزه علیه سرمایه‌داری جدا کرد.

سرمایه‌داری ممکن است برخی اصلاحات را بپذیرد، بخشی از زنان را وارد ساختار قدرت کند و حتی زبان برابری را مصادره نماید، اما در بنیاد خود بر نابرابری و استثمار استوار باقی می‌ماند.

رهایی زنان، در معنای رادیکال و انسانی آن، مستلزم انقلابی اجتماعی است که نه تنها مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، بلکه کل مناسبات سلطه، بازتولید و شی‌وارگی انسان را دگرگون کند. چنین رهایی‌ای تنها در پیوند با مبارزه طبقه کارگر و تمام فرودستان علیه نظم سرمایه‌دارانه امکان‌پذیر است.

در این چشم‌انداز، مسئله زنان، یکی از میدان‌های مرکزی نبرد برای رهایی انسان است.

اقتصادی آنان متکی باشد، پدر/مردسالاری نیز دائماً بازتولید خواهد شد.

خشونت خانگی را نمی‌توان صرفاً نتیجه اخلاقی یا اختلال فردی دانست. ساختار اقتصادی نقش مهمی در تداوم این خشونت ایفا می‌کند. بسیاری از زنان به دلیل وابستگی مالی، فقدان حمایت اجتماعی و مسئولیت مراقبت از کودکان، قادر به ترک روابط خشونت‌آمیز نیستند. سرمایه‌داری با خصوصی‌سازی مراقبت، تخریب خدمات عمومی و ناامن‌سازی بازار کار، این وابستگی را تشدید می‌کند. در چنین شرایطی، خانواده برای بسیاری از زنان هم‌زمان به محل بقا و محل سرکوب تبدیل می‌شود.

سرمایه‌داری مدرن، نه تنها ستم جنسیتی را حفظ کرده، بلکه آن را به حوزه‌ای سودآور تبدیل کرده است. بدن زنان در تبلیغات، صنعت مد، پورنوگرافی، شبکه‌های اجتماعی و فرهنگ مصرفی، به کالا بدل می‌شود. این نظام از یک‌سو زنان را به «آزادی انتخاب» فرامی‌خواند و از سوی دیگر، استانداردهای سرکوبگر زیبایی و جنسیت را تحمیل می‌کند. در نتیجه، حتی اشکال ظاهراً مدرن آزادی نیز اغلب در چهارچوب منطق بازار و سود تعریف می‌شوند.

هر زمان که زنان بخشی از استقلال اقتصادی یا اجتماعی خود را گسترش داده‌اند، واکنش‌های ارتجاعی نیز شدت گرفته است. رشد جریان‌های زن‌ستیز، بنیادگرایی مذهبی، فرهنگ نفرت آنلاین و خشونت جنسیتی، تا حدی واکنشی به بحران‌های سرمایه‌داری و تزلزل اقتدار سنتی مردانه است.

سرمایه‌داری در دوران بحران، اغلب به خانواده سنتی و ارزش‌های محافظه‌کارانه پناه می‌برد تا نظم اجتماعی را تثبیت کند. از همین‌رو، ارتجاع جنسیتی و بحران سرمایه‌داری اغلب هم‌زمان تقویت می‌شوند.

اصلاحات می‌توانند شرایط زندگی زنان را بهبود دهند؛ حق سقط جنین، دستمزد برابر، خدمات اجتماعی و حمایت‌های قانونی دستاوردهای مهمی هستند. اما این دستاوردها همواره شکننده‌اند و در دوره‌های بحران اقتصادی یا قدرت‌گیری نیروهای راست‌گرا، مورد حمله قرار می‌گیرند.

علت این شکنندگی آن است که پایه مادی ستم جنسیتی همچنان پابرجاست. تا زمانی که بازتولید اجتماعی بر دوش خانواده خصوصی باقی بماند و اقتصاد بر سود خصوصی استوار باشد، نابرابری جنسیتی نیز بازتولید خواهد شد. رهایی واقعی زنان مستلزم اجتماعی شدن بخش بزرگی از وظایفی است که امروز در خانواده و عمدتاً توسط زنان انجام می‌شود: مراقبت از کودکان، آشپزی، آموزش

عرصه های متنوع مبارزه زنان را نشان می دهد. زنان با مقاومت و مبارزات خود نه تنها چهره خیابان های شهرهای ایران، بلکه چهره جنبش های اجتماعی را هم تغییر داده اند.

این مقاومت ها تنها زمانی می توانند به تغییرات پایدار منجر شوند که به سازمان یابی آگاهانه و سراسری گره بخورند. آنچه ضروری است، پیوند میان مبارزات اقتصادی و سیاسی، و در عین حال توجه به ابعاد جنسیتی این مبارزات است. به بیان دیگر، رهایی زنان کارگر از قید ستمکشی و تبعیض و نابرابری جنسیتی جدای از مبارزه طبقاتی نیست. این رهایی، بخشی جدایی ناپذیر از مبارزه علیه کل نظام استثمار است. ستمکشی زنان و همه تبعیض هایی که علیه آنان اعمال می شود مانند هر پدیده اجتماعی دیگر ریشه در ساختارها و مناسبات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه دارد. تا زمانی که رژیم جمهوری اسلامی سرنگون نشود و ساختارهای اقتصاد سرمایه داری دگرگون نگردد و نیروی اجتماعی عظیم تولید کنندگان در مسیر سازماندهی جامعه ای آزاد و اقتصاد سوسیالیستی و اداره و مدیریت شورایی جامعه قرار نگیرد، ستمکشی زنان از رخسار جامعه محو نمی گردد، و تا زنان آزاد نشوند، جامعه آزاد نمی شود. از این رو فعالین سوسیالیست جنبش رهایی زنان لازم است برای تضمین پیشروی این جنبش، توده میلیونی زنان کارگر و زحمتکش را به میدان مبارزه بیاورند. منافع کوتاه مدت و دراز مدت زنان و مردان کارگر در این است که در تشکل های توده ای و طبقاتی مستقل از دولت و در حزب سیاسی خود متشکل شوند و بازو در بازوی هم برای پایان دادن به اشکال مختلف ستمگری نظام سرمایه داری مبارزه کنند. از آنجا که مبارزه سازمان یافته زنان عامل حیاتی جهت پیشبرد امر رهایی است، باید از هر فرصتی برای ایجاد تشکل های توده ای مستقل از دولت زنان بهره گرفت تا زنان با قدرت و شکوهی که شایسته آنان است در صف مقدم مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی نقش خود را ایفا کنند.



طبقاتی و جنسیتی ممکن نیست. زنان نه تنها دستمزد کمتری دریافت می کنند، بلکه بیشتر در مشاغل بی ثبات، فاقد بیمه و بدون حمایت های قانونی متمرکزند. این تمرکز، تصادفی نیست، بلکه نتیجه ی تقسیم کار جنسیتی در چارچوب سرمایه داری است. در بخش هایی مانند کشاورزی فصلی، صنایع دستی، یا کارگاه های کوچک، زنان به عنوان نیروی کاری موقت و کم هزینه به کار گرفته می شوند. این کار موقت، در واقع نام دیگری برای بی حقوقی است، نبود قرارداد، نبود بیمه، و نبود هرگونه تضمین برای آینده. به این ترتیب، زنان کارگر در موقعیتی قرار می گیرند که استثمار اقتصادی و فرودستی اجتماعی یکدیگر را تقویت می کنند.

جنگ امپریالیستی و ارتجاعی کنونی که هنوز چشم انداز روشنی برای پایان قطعی آن وجود ندارد، در این چارچوب، شکلی فشرده از خشونت ساختاری است که پیش تر نیز وجود داشته است. تشدید کنترل، محدودیت منابع، و اولویت بندی هزینه های نظامی، همگی به تعمیق نابرابری ها می انجامند. برای زنان کارگر، جنگ به معنای تشدید تمامی اشکال ستمی است که پیش تر تجربه می کردند. افزون بر این، این جنگ امپریالیستی و ارتجاعی به عنوان ابزاری ایدئولوژیک نیز عمل می کند، با برجسته سازی «تهدید خارجی»، مطالبات اجتماعی به حاشیه رانده می شوند و هرگونه اعتراض به شرایط موجود، به عنوان تهدیدی علیه امنیت ملی بازنمایی می گردد. این وضعیت، فضای سازمان یابی و مقاومت را محدودتر می کند و در نتیجه، دست سرمایه و دولت را برای پیشبرد سیاست های ضدکارگری بازتر می گذارد.

با وجود این شرایط، تاریخ مبارزات کارگری نشان می دهد که تشدید استثمار، همواره با اشکال جدیدی از مقاومت همراه بوده است. زنان کارگر، به ویژه در سال های اخیر، نقش برجسته ای در این مقاومت ایفا کرده اند؛ از پیشتازی در اعتراضات خیابانی تا حضور فعال در اعتراضات معلمان، دانشجویان بازنشستگان، پرستاران، جنبش دادخواهی و ...

از نگاه دولت و طبقه حاکم به رسمیت شناخته نشده است، به معنای کار بدون حق و حقوق است. در چنین شرایطی، اخراج دیگر یک رویداد مشخص نیست، بلکه وضعیتی دائمی است. کارگرانی که هرگز قرارداد رسمی نداشته اند،



اساساً «اخراج» نمی شوند؛ آن ها صرفاً از چرخه ی کار حذف می شوند، بی آنکه ردپایی در آمارها باقی بماند. این وضعیت، زنان را در معرض نوعی ناامنی دائمی قرار می دهد که امکان هرگونه برنامه ریزی برای زندگی را از میان می برد.

سرمایه داری نه تنها به استثمار نیروی کار در محل تولید متکی است، بلکه به بازتولید روزمروی این نیرو نیز وابسته است؛ فرآیندی که عمدتاً در حوزه ی خانواده و بر دوش زنان انجام می شود. در شرایطی که تعداد زنان سرپرست خانوار رو به افزایش است، این دو حوزه - تولید و بازتولید - بیش از پیش بر یکدیگر منطبق می شوند. زنان سرپرست خانوار، در عمل همزمان نقش نان آور، مراقب، و مدیر زندگی خانوادگی را ایفا می کنند. در بستر جنگ و تشدید بحران اقتصادی، این بار چند برابر می شود. افزایش هزینه های زندگی، اختلال در آموزش، فشارهای روانی، و نااطمینانی نسبت به آینده. این وضعیت، نمونه ی فشرده ای از شرایطی است که کل طبقه کارگر با آن مواجه است.

درک وضعیت زنان کارگر بدون توجه به تقاطع ستم

اعضا، هواداران و دوستان حزب کمونیست ایران و کومه له! مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه های قابل دسترس تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد! ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک های مالی خود را به تشکیلات های ما در هر محلی که هستید برسانید.



کمک مالی به
حزب کمونیست
ایران و کومه له

سایت تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



سایت کومه له

www.komala.co



سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های حزب

کمونیست ایران

و کومه له

دیدن کنید!

در سالگرد تاسیس دولت اشغالگر اسرائیل

نصرت تیمورزاده

پس از این کنفرانس، "آژانس یهودیان" شکل می‌گیرد که وظیفه‌اش تهیه امکانات لجستیکی جهت انتقال یهودیان به فلسطین است. "آژانس یهودیان" از همه امکانات جهت انتقال یهودیان بهره می‌جوید. تبلیغات وسیع، جمع‌آوری کمک‌های مالی حتی از مسیحیان که خواهان رها شدن از "شر" یهود هستند کمک گرفته، تا تهدید و حتی بر مبنای اسناد تاریخی آتش زدن کلیساهای یهودی در کشورهای مختلف به کار گرفته میشوند تا بازگشت به فلسطین به مثابه تنها بدیل ارائه گردد. در این روند است که جریان صهیونیستی به مثابه یک گرایش اصلی شکل می‌گیرد، جریانی که بنیادش بر ایدئولوژی نژادپرستانه استوار شده است. "ریچارد لیشتم هایم" یکی از ایدئولوگ‌های صهیونیست در کتاب خود به نام "برنامه صهیونیسم" مینویسد: "مبارزه علیه یهودی ستیزی کمکی به توده‌های یهودی نمیکند تا زمانی که یهودیان در میان ملت‌های دیگر زندگی میکنند یهودی ستیزی خاتمه پیدا نخواهد کرد".

این ایدئولوژی نژادپرستانه جوهر اصلی دولت صهیونیستی اسرائیل را تشکیل می‌دهد. جریان صهیونیستی از همان ابتدا به مثابه متحدین امپریالیسم و ارتجاع وارد عمل می‌شوند. "هرتسل" به عنوان یکی از بنیانگذاران جنبش صهیونیستی خطاب به اروپائیان می‌گوید: "... ما به مثابه یک دیوار حفاظتی برای اروپا عمل خواهیم کرد. دیواری که وظیفه اش حفاظت از فرهنگ اروپائی در مقابل بربریت آسیائی خواهد بود..." (هرتسل - دولت یهودی). او در نامه‌ای به پادشاه عثمانی می‌نویسد: "چنانچه عالیجناب، فلسطین را در اختیار ما بگذارند، ما به عنوان قددانی، مشکل مادی ترکیه را حل خواهیم کرد....".

با شکست دولت عثمانی در جنگ جهانی اول، مستعمراتش میان نیروهای پیروز در جنگ تقسیم شده و بخش بزرگی از خاورمیانه از جمله فلسطین تحت قیمومیت دولت بریتانیا قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۱۸ دولت بریتانیا در بیانیه بلفور (نام وزیر خارجه وقت بریتانیا) خود را متعهد می‌سازد که کوشش‌های مجدانه‌ای بکار برد تا آژانس یهودیان موفق گردد که یهودیان را به فلسطین انتقال دهد. در این بیانیه البته سخنی در مورد ساکنین این منطقه به میان نیامده است؛ گویا واقعا "سرزمینی است که مردمی در آن زندگی نمی‌کنند".

صهیونیست‌ها از همان ابتدای ورود به فلسطین با استفاده از تمام اهرم‌ها به پاکسازی قومی می‌پردازند. آنها حتی زمانی که مقامات بریتانیایی را نمیتوانند

که راز مذهب او را در یهودی واقعی بجویم. بنیان دنیوی یهودیت چیست؟ نیاز عملی، نفع شخصی، مذهب دنیوی یهودی چیست؟ کاسی کاری خدای دنیوی او چیست؟ پول بسیار خوب! بنابراین آزادی از کاسبکاری و پول یعنی از یهودیت عملی و واقعی، خود - آزادی زمان ما خواهد بود.

آن سازمان اجتماعی که بتواند پیش شرط‌های کاسبکاری و بنابراین امکان کاسبکاری را از میان ببرد، موجودیت یهودی را ناممکن می‌سازد. آگاهی مذهبی او مانند غبار رقیقی در هوای واقعی و حیات بخش جامعه رنگ خواهد باخت. از سوی دیگر هنگامی که یهودی به یهودی‌ها ماهیت عملی پی ببرد و در لغو آن بکوشد، خود را از جریان قبلی تحول خویش رها ساخته، در جهت رهایی بشر به معنای اخص خواهد کوشید و علیه عالی‌ترین جلوه عملی از خودبستگی انسان برخورد خواست.... ظرفیت یهودی امروزی برای آزادی، رابطه یهودیت با آزادی جهان امروز است.... زمانی که جامعه موفق شود جوهر عملی یهودیت - سوداگری و پیش شرط‌های آن را - از میان بردارد، یهودی ناممکن میشود، چرا که ذهنیت او دیگر موضوعی نخواهد داشت، چرا که بنیاد ذهنیت یهودیت - نیاز عملی - جنبه انسانی به خود خواهد گرفت، چرا که تناقضی میان هستی هسی - فردی انسان و هستی نوع بشری او از میان خواهد رفت. آزادی اجتماعی یهودی، آزادی جامعه از یهودیت است." (مارکس - در باره مسئله یهود)

اگر مارکس "آزادی سیاسی یهودیان" را در ارتباط با "آزادی جهان امروز" می‌بیند، اما در مقابل گرایش‌های راست در بیشتر موارد نقطه عزمیت خود را رهایی از "شر" یهود قرار می‌دهند. این رها شدن از "شر" یهود، به‌ویژه در اواخر قرن نوزدهم از طریق ایجاد یک دولت یهودی به گفتمان مسلط تبدیل گردید. از این رو در اولین کنفرانس یهودیان در سال ۱۸۹۸ در شهر بال سوئیس، مسئله ایجاد دولت یهود به یکی از مباحث اصلی کنفرانس تبدیل شده و خاورمیانه، روسیه، برخی از کشورهای آمریکای لاتین و اوگاندا به عنوان سرزمین‌هایی که می‌توان دولت یهود را در آنجا تشکیل داد، نام برده می‌شوند. ولی بیش از همه بازگشت به فلسطین با اشاره به روایات مذهبی تورات یعنی اسکان یافتن در دامنه کوه صهیون، مدنظر است. در واقع کلمه صهیونیسم به مفهوم بازگشت به صهیون از همینجا مبدأ خود را می‌یابد. گفته می‌شود: "سرزمینی وجود دارد که فاقد مردم است و مردمی هم وجود دارند که فاقد سرزمین اند". این جمله بزرگترین تقلب تاریخی است که بنیاد فکری و مادی انتقال یهودیان به فلسطین را مهیا می‌سازد.

در چهاردهم ماه مه ۱۹۴۸، پروژه کلونیالیستی اسرائیل تأسیس شد. پروژه‌ای که در تمام این سالها به مثابه یک دولت نژادپرست در مرکز خاور میانه و به مثابه اصلی‌ترین پایگاه امپریالیست‌های غربی نقشی تعیین کننده در همه کشمکش‌ها در این منطقه را بازی کرده است. قصد این نوشته نگاهی هر چند گذرا به شکل‌گیری این پروژه امپریالیستی است. در طول همه این سالها مسئله فلسطین به مثابه امری که مرکز ثقل بسیاری از گره‌های بحران خاورمیانه است نه تنها لاینحل مانده است، بلکه فراتر از آن اکنون بعد از هفتاد و هشت سال از تأسیس دولت صهیونیستی سیمای واقعی جهانی را ترسیم میکند که در آن "غرب" متمدن به خود اجازه می‌دهد تماشگر یک نسل کشی تمام عیار بوده و برای بانیان این نسل کشی هورا بکشد. آنانی که در دو سه قرن اخیر یهودیان را در بسیاری از کشورهای اروپائی، امپراطوری روسیه، آمریکای لاتین، لهستان و... مورد سرکوب و ازیت و آزار قرار داده بودند و بیش از همه کلیسای مسیحی و به ویژه کاتولیک‌ها نقش برجسته‌ای در این سرکوب داشتند و آنانی که وحشیانه‌ترین کشتار یهودیان در قلب اروپا در کوره‌های آدم سوزی را سازمان دادند، اکنون بدون دغدغه خاطری تماشاگر آن هستند که چگونه بخش بزرگی از این قربانیان اکنون خود به قاتلان تبدیل شده‌اند.

توضیح این پدیده مجبور می‌سازد که تا حد امکان یک برخورد تاریخی به مسئله‌ای به نام مسئله یهود بیفکنیم.

واقعیت این است که این سرکوب، اذیت و آزار یهودیان در طول قرن‌ها زمینه را برای ارائه راه حل‌های گوناگون چه از جانب گرایش‌های راست و چه گرایش‌های چپ فراهم نمود. مارکس در نوشته خود به نام "مسئله یهود" در پاییز ۱۸۴۳ در نقدی بر دو نوشته از برونو باوئر دست به یک تجزیه و تحلیل عمیقی می‌زند که در آن به پرسش‌هایی نظیر آزادی سیاسی یهودیان، مناسبات این آزادی با آزادی سیاسی مسیحیان، ارتباط حق شهروندی یهودیان و مسیحیان، جامعه مدنی و مذهب... مورد توجه قرار می‌گیرند. او می‌نویسد: "به هیچ رو کافی نیست که پرسیم: چه کسی باید آزادی دهد و چه کسی باید آزاد شود، یک نقد باید موضوع سومی را مورد بررسی قرار دهد. چه نوع آزادی مورد بحث است؟ چه شرایطی از نفس ماهیت آزادی مورد درخواست ناشی میشود؟ تنها، نقد نفس آزادی سیاسی است که میتواند نقد نهایی مسئله یهود و ادغام درست آن در مسئله عمومی زمان (ما) باشد...." مارکس در ادامه نقد خود می‌نویسد: "اجازه دهید راز یهودی را در مذهب او جستجو نکنیم



قانع سازند که اهالی فلسطین را کاملاً از سرزمینشان براندازد از تضاد بین امپریالیسم انگلیس و دولت فاشیست آلمان بهره میبرد. فردی به نام "پل کز" نماینده رسمی گروه تروریستی - صهیونیستی "هاگانا" که بعدها ستون اصلی ارتش اسرائیل را تشکیل میدهد در سال ۱۹۳۷ در برلین به دیدار مقامات دولت فاشیستی می‌رود. طرف مقابل مذاکرات از جانب دولت فاشیستی هیتلر فردی غیر از "آدولف آیشمن" از طراحان نابودی فیزیکی یهودیان نیست. درخواست "پل کز" این است که "یهودیانی که از آلمان خارج میشوند، متعهد گردند که تنها به فلسطین مهاجرت نمایند". در مقابل "پل کز" متعهد میشود که "اطلاعات مخفی در مورد وضعیت منطقه در اختیار مقامات امنیتی دولت فاشیستی هیتلر قرار داده و منافع سیاست خارجی آنها را پشتیبانی نمایند...". وی در پایان مذاکرات از آیشمن دعوت به عمل می‌آورد که به فلسطین سفر نماید. بر مبنای این دعوتهامه آیشمن در پاییز سال ۱۹۳۷ به فلسطین سفر مینماید. ورود او مصادف با شورش فلسطینیان علیه دولت بریتانیاست و لذا آیشمن قادر نمیشود در فلسطین ملاقات خود را انجام دهد. لذا ملاقات بین طرفین در روزهای ده و یازدهم اکتبر در قاهره صورت می‌گیرد. از جمله اطلاعات محرمانه ای که "پل کز" در اختیار آیشمن قرار می‌داد این است که "دو تن از رهبران کنگره جهانی پان-اسلامیسم (که در برلین دفتر مرکزی خود را داشت) به نام های امیر شیخ ارسلان و امیر ادیل ارسلان در ارتباط نزدیک با شوروی قرار دارند...". (نقل از صورت جلسه تهیه شده توسط آدولف آیشمن).

یک سازمان دیگر صهیونیستی به نام "سازمان نظامی ملی ایرگون" (که در راسش مناهیم بگین قرار داشت که بعد ها نخست وزیر اسرائیل شد) در طرح پیشنهادی خود به مقامات دولت هیتلر مینویسد: "ما بر نیات حسنه دولت و مقامات اداری آلمان در ارتباط با فعالیتهای صهیونیستی در داخل آلمان و همچنین طرح مهاجرت یهودیان واقف بوده و بر این باوریم که منافع مشترکی در ارتباط با سازماندهی نوین اروپا بر پایه طرح آلمان از سوی و آرزوی ملی و واقعیت ملیت یهود از سوی دیگر میتواند وجود داشته باشد...". این نشان میداد که صهیونیستها هیچ ابایی نداشتند که جهت رسیدن به اهدافشان یعنی اشغال فلسطین با جلالدانی به مشورت بنشینند که در اردوگاههای مرگشان میلیونها تن از یهودیان قربانی شدند.

۱۹۲۱، ۱۹۲۶، ۱۹۴۷

مردم فلسطین از همان ابتدای حاکمیت بریتانیا و به خصوص پس از اعلام طرح بالفور مقاومت خود را سازمان دادند. اولین تصادمات ما بین فلسطینی ها و نیروهای نظامی بریتانیا در سال ۱۹۲۱ به وقوع می پیوندد. پس از آن، در سال، ۱۹۲۶ مردم فلسطین به مدت شش ماه دست به اعتصاب عمومی میزنند. این

اخیر آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی است. درست همین نقش ایجاب میکند که کارگران و توده های مردم در سرتاسر خاورمیانه، مبارزه با این دژ امپریالیستی را امر مشترک خود بدانند.

آنچه که بعد از حمله تروریستی حماس در هفتم اکتبر دوهزار و بیست و سه به وقوع پیوست، ابعادی آنچنان هولناک به خود گرفت که دیگر نمیتوان آنرا به هیچ ترفندی به نام "حق دفاع مشروع اسرائیل" به افکار عمومی بشریت مترقی فروخت. این چگونه حقی است که به دولتی اجازه میدهد تنها درباره زمانی یک سال دست به کشتار بیش از بیست و یک هزار کودک بزند. این چگونه حقی است که به دولتی اجازه میدهد که نه تنها موجودیت یک ملت را به رسمیت نشناسد، بلکه همه اهرم ها را برای نابودی یک ملت به کار گیرد. دولتی که از ابتدا به مثابه یک دولت نژاد پرست تاسیس یافت، اکنون این آپارتاید را به همه حوزه های حیات مردم فلسطین در ساحل غربی و غزه گسترش داده است. از اختصاص آب تا غصب سرزمین و خانه های مسکونی، از حقوق شهروندی تا نرم ها و مقررات اداری، از عبور و مرور از خیابانها تا سیستم حقوقی و بالاخره تصویب حکم اعدام علیه فلسطینی ها در ماه گذشته، مهر این آپارتاید را خورده اند.

بدون تردید آنچه که بر مردم فلسطین میگذرد دردناکترین تراژدی نزدیک به هشتاد سال گذشته جهان است. مردمی که نه تنها توسط یک دولت اشغالگر به خاک و خون کشیده میشوند، بلکه همزمان توسط نیروهای نمایندگی میگردند که یا تا دندان فاسدند و یا به مثابه یک جریان مرتجع اسلامی خود بخشی از تراژدی حاکم بر این مردم در لحظه کنونی هستند. با این وجود، حتی اگر افق رهایی توده های مردم در یک خاورمیانه سوسیالیستی به مثابه تنها بدیل رهایی بخش در لحظه کنونی قابل دسترس نیست، با وجود این، راه حل قابل دسترس جهت پایان دادن به این تراژدی تاریخی تنها میتواند با قراردادن مسئله اشغال به عنوان مرکزی ترین مؤلفه این بحران و پایان دادن به این اشغال، امکان یک صلح پایدار را به یک امر قابل دسترس تبدیل نماید.

بیست و دوم اردیبهشت هزار و چهارصد و پنج دوازدهم ماه مه دوهزار و بیست و شش

غزه قبل و بعد از حملات اسرائیل



اعتصاب در اعتراض به سیاست های سرکوبگرانه دولت بریتانیا و مهاجرت یهودیان به فلسطین صورت میگیرد. دولت بریتانیا جهت درهم شکستن مقاومت اهالی فلسطین کمکهای بیدریغ خود را در ایجاد سازمانهای نظامی - تروریستی صهیونیسم در اختیار آنان قرار میدهد. طبق دستورالعمل های حاکم بریتانیایی فلسطینی حمل سلاحهای سرد و گرم برای فلسطینی ها ممنوع گردیده و در عوض گروههای صهیونیستی اجازه می یابند به سلاح های گرم مجهز گردند. فعالیت سرکوبگرانه گروههای نظامی و موج مهاجرت یهودیان تا سال ۱۹۴۷ سبب میگردد که نقشه تقسیم این سرزمین ما بین یهودیان و فلسطینیان از جانب سازمان ملل مطرح گردد. با وجود این که یهودیان ۳۳/۶٪ درصد از اهالی را تشکیل می دادند، ۵۶/۴٪ درصد از سرزمین و فلسطینیان که ۶۶/۴٪ درصد از اهالی را تشکیل می دادند، فقط ۴۳/۶٪ درصد از سرزمین به آنها داده شد. با توجه به این طرح، صهیونیست ها در دسامبر ۱۹۴۷ در کنفرانسی که ریاست آن را بن گورین (اولین نخست وزیر دولت صهیونیستی اسرائیل) عهده دار است، اعلام تشکیل دولت اسرائیل را می نماید. او در این جلسه اعلام میدارد که کشور اسرائیل فقط از یهودیان تشکیل خواهد شد تا دچار هیچگونه مشکل نگردد.

از دسامبر ۱۹۴۷ تا ماه مه ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل به طور رسمی به عضویت سازمان ملل درآمد، تعداد چهارصد روستای فلسطینی آتش زده شده و هفتصد و پنجاه هزار فلسطینی آواره می گردند. این اولین موج بزرگ آوارگان فلسطینی است. تاریخ سال های بعد همزمانی سرکوب خونین و مقاومت ملتی است که برای رهایی می جنگد و همواره قربانی سیاستهای امپریالیستی، نسل کشی دولت نژادپرست، خیانت دولتهای عربی، به عقب رانده شدن نیروهای انقلابی و به میدان آمدن جریانات به غایت ارتجاعی است. در طول این سالها، تمام قطعهنامه های سازمان ملل، تمام قراردادهای و پیمانها بین سازمان آزادیبخش فلسطینی و دولت اشغالگر پاسخی به این تراژدی تاریخی ندادند.

واقعیت این است پروژه ای که زمانی برای دفع "شر یهود" رقم خورد، اکنون به مثابه دژ محکم حفظ نظم و منافع غرب امپریالیستی در خاورمیانه عمل میکند. در این تقسیم کار جهانی، دولت اسرائیل به مثابه نیروی قدرتمند نظامی در خدمت تأمین و حفظ توازن قوا به نفع جهان غرب بوده و درست به همین علت آزادی عمل برای هر گونه تجاوز، جنگ و اشغال در منطقه را دارد. از این منظر یا کشورهای منطقه خود را در چهارچوب منافع غرب در رقابت با قدرتهای رقیب سازمان میدهند و یا مورد حمله دولت اسرائیل و متحدینش قرار خواهند گرفت. شاید تازه ترین و برجسته ترین نمونه در این مورد جنگ ارتجاعی دوازده روزه در تابستان سال گذشته و جنگ چهل روزه

مهاجرت‌ستیزی زیر پرچم دفاع از حقوق بشر

دولت‌های ثالث برای جلوگیری از ورود پناهجویان، تا تأمین مالی نیروهای امنیتی در کشورهای مبدأ یا مسیر، و ایجاد سازوکارهای تسهیل اخراج. در چنین بستری، حتی حکومت‌هایی با کارنامه سنگین نقض حقوق اولیه انسان نیز می‌توانند به‌عنوان شریک و همکار به کار گرفته شوند. همکاری دولت‌های اروپایی با طالبان دقیقاً در همین منطبق قابل فهم است. در کنار این، نقش ایدئولوژی نیز تعیین‌کننده است. رسانه‌ها و گفتمان رسمی در بسیاری از کشورهای اروپایی، با تمرکز بر «بحران مهاجرت» و «تهدید فرهنگی» و با به انحراف بردن افکار عمومی زمینه اجتماعی پذیرش این سیاست‌ها را فراهم می‌کنند. در این روایت، مسئولیت بحران از ساختارهای سرمایه داری جهانی به خود پناهجویان منتقل می‌شود و قربانی بحران، عامل بحران معرفی می‌گردد. جابه‌جایی‌ای که نه تنها واقعیت را تحریف می‌کند، بلکه امکان شکل‌گیری همبستگی طبقاتی میان کارگران در شمال و جنوب جهانی را نیز تضعیف می‌سازد.

در برابر این وضعیت، آنچه بیش از هر چیز ضروری به نظر می‌رسد، بازسازی افقی انترناسیونالیستی است؛ افقی که مبارزات کارگران، زنان و مردم ستم‌دیده افغانستان، ایران و دیگر نقاط جهان را به‌عنوان اجزای یک مبارزه مشترک علیه نظم سرمایه‌داری حاکم بر جهان درک کند. این امر مستلزم کنار گذاشتن هرگونه توهم نسبت به ساختارهای نظام سرمایه داری است. تجربه نشان داده است که بدون سازمان‌دهی، بدون شکل‌گیری و گسترش جنبش‌های رادیکال اجتماعی و بدون پیوند میان جنبش‌ها و بدون چشم‌انداز سوسیالیستی تغییرات پایدار حاصل نخواهد شد.



حزب در شبکه‌های اجتماعی



peshrawepiran



peshrawepiran



peshrawepiran



komala epi



این رویکرد را باید در چارچوب تقسیم‌بندی نابرابر نظام سرمایه‌داری جهانی تحلیل کرد؛ نظمی که در آن دولت‌های اروپایی با بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی، سلطه خود را بر کشورهای «جنوب جهانی» بازتولید می‌کنند. در چنین ساختاری، دولت‌ها نه بر اساس میزان پایبندی‌شان به حقوق انسان‌ها، بلکه بر مبنای کارکردشان در حفظ ثبات این نظم ارزیابی می‌شوند. از همین رو، رژیم‌هایی مانند طالبان، با وجود ماهیت ضد زن و سرکوبگرشان، مادامی که در راستای منافع کلان این سیستم عمل کنند، می‌توانند به‌عنوان همکار پذیرفته شوند.

یکی از ابعاد کلیدی این وضعیت، بهره‌برداری از ابزارهای «امنیت» است. دولت‌های اروپایی در مواجهه با بحران‌های اقتصادی، افزایش نابرابری و نارضایتی‌های اجتماعی، می‌کوشند جهت اعتراضات توده‌ای را علیه مهاجران کانالیزه کنند و افکار عمومی را منحرف و به بیراهه ببرند. در این چارچوب، پناهجویان نه به‌عنوان قربانیان یک نظم نابرابر، بلکه به‌مثابه عامل بحران و ناامنی و تهاجم فرهنگی تعریف می‌شوند. مذاکرات با طالبان و دیگر رژیم‌های مشابه، بخشی از همین راهبرد است. برون‌سپاری کنترل مهاجرت به نیروهایی که خود از عوامل اصلی تولید آن هستند.

این وضعیت برای زنان افغانستان معنایی دوجندان تلخ دارد. زنانی که از زیر فشار نظام آپارتاید جنسیتی و ممنوعیت تحصیل، اشتغال و حضور در عرصه عمومی گریخته‌اند، اکنون شاهد آن‌اند که همان قدرت‌هایی که مدعی دفاع از حقوق آنان بودند، با عاملان این سرکوب وارد همکاری می‌شوند. چنین روندی نه تنها به احساس بی‌پناهی دامن می‌زند، بلکه به‌طور ضمنی به ساختارهای سرکوبگر مشروعیت می‌بخشد. این تناقض‌ها را نمی‌توان صرفاً به وقاحت و ریاکاری سیاسی فروکاست. آنچه در حال وقوع است، پیامد منطقی عملکرد سیستمی است که بر انباشت سرمایه، رقابت ژئوپولیتیکی و حفظ روابط نابرابر قدرت استوار است. در این چارچوب، حقوق بشر تنها تا جایی اهمیت دارد که با منافع اقتصادی و سیاسی قدرتهای سرمایه داری در تضاد قرار نگیرد؛ و هرگاه این تعارض شکل گیرد، اولویت بی‌درنگ به منافع سرمایه واگذار می‌شود.

نمونه‌های عینی این روند را می‌توان در سیاست‌های مرزی اتحادیه اروپا مشاهده کرد؛ از توافق با



در سال‌های اخیر با جابه‌جایی گسترده انسان‌ها از مرزها به دلیل جنگ و ناامنی و وقوع فجایع انسانی یکی از تناقض‌های نظم جهانی سرمایه‌داری بیش از پیش خود را نمایان کرده است. قدرت‌هایی که در گفتار رسمی، خود را مدافع «حقوق بشر»، «آزادی زنان» و «ارزش‌های دموکراتیک» معرفی می‌کنند، در عمل وارد همکاری با نیروهایی می‌شوند که موجودیتشان بر نفی همین اصول بنا شده است. این تضاد، بازتابی ساختاری از منطبق درونی سرمایه‌داری جهانی است. مهاجرت گسترده مردم افغانستان به اروپا، به‌ویژه پس از بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱، را نمی‌توان صرفاً در قالب یک «بحران انسانی» جدا از زمینه‌های تاریخی و اقتصادی آن فهمید. این جابه‌جایی عظیم، محصول مستقیم دهه‌ها مداخله امپریالیستی، جنگ، فروپاشی زیرساخت‌های اقتصادی و تثبیت نیروهای ارتجاعی در ساختار قدرت است. میلیون‌ها انسان به‌ویژه زنان، کارگران و جوانان برای رهایی از نظمی که ابتدایی‌ترین حقوق انسانی را سرکوب می‌کند، ناگزیر به ترک سرزمین خود شده‌اند.

با این حال، آنچه ابعاد این فاجعه انسانی را گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌کند، نحوه مواجهه دولت‌های امپریالیست اروپایی با همین نیروی ارتجاعی طالبان است. در سال‌های اخیر، تماس‌ها و دیدارهای رسمی میان نمایندگان اتحادیه اروپا و طالبان افزایش یافته است. این تعاملات، که غالباً با عناوینی چون «مدیریت مهاجرت» یا «بررسی شرایط بازگشت پناهجویان» توجیه می‌شوند، نشان می‌دهند که چگونه منافع سیاسی و اقتصادی بر هرگونه ادعای اخلاقی تقدم می‌یابد. شواهد موجود از نشست‌های دیپلماتیک در بروکسل و دیگر پایتخت‌های اروپایی حاکی از آن است که اولویت اصلی این دولت‌ها نه بهبود وضعیت فاجعه‌بار مردم افغانستان، بلکه مهار جریان مهاجرت و کاهش فشارهای داخلی است.

کمپین برای جلب توجه جهانی به وضعیت پناهندگان کردستان ایران ساکن در اقلیم کردستان عراق

۴- بهبود شرایط زندگی در کمپها و محل‌های اسکان و تضمین حقوق انسانی و کرامت پناهندگان، از جمله دسترسی به خدمات بهداشتی، آموزشی و امکانات اولیه معیشتی، در چارچوب اصول کرامت انسانی و منع رفتارهای غیرانسانی (ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر).

۵- نظارت مؤثر بر وضعیت کمپها و پناهندگان خارج از کمپ و همکاری فعال با نهادهای محلی برای جلوگیری از نقض حقوق آنان، در راستای تضمین اجرای تعهدات بین‌المللی مرتبط با حقوق پناهندگان.

ما تأکید می‌کنیم که بخش عمده‌ای از این پناهندگان، صرفاً به دلیل عقاید سیاسی یا شرایط اجتماعی ناچار به ترک کشور خود شده‌اند. بر اساس ماده ۱۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر، هر فردی حق دارد در برابر آزار و تعقیب، در کشورهای دیگر پناهندگی بجوید و از آن بهره‌مند شود.

ادامه وضعیت کنونی، این افراد را در معرض خطرات جدی جانی و انسانی قرار داده و مستلزم اقدام فوری و قاطع است.

از کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان انتظار می‌رود با در نظر گرفتن فوریت این وضعیت، اقدامات عملی، مؤثر و سریع برای حمایت از این افراد اتخاذ نماید.

با احترام

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
در کردستان

در سال‌های اخیر، هزاران نفر از فعالین سیاسی، مخالفان حکومت جمهوری اسلامی ایران، و شهروندانی که به دلایل مختلف از سرکوب، تهدید و ناامنی گریخته‌اند، در اقلیم کردستان سکونت یافته‌اند. بخش قابل توجهی از این افراد در شرایطی بسیار دشوار و ناپایدار زندگی می‌کنند؛ شرایطی که با استانداردهای اولیه انسانی و حقوق پناهندگان فاصله جدی دارد و همین امر تاکنون منجر به جان‌باختن تعدادی از انسان‌هایی شده است که تنها "جرم" شان مخالفت با جمهوری اسلامی بوده است. با توجه به مسئولیت‌های بین‌المللی این نهاد و با استناد به اصول و اسناد بنیادین حقوق بشر از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر (به‌ویژه مواد ۳، ۵ و ۱۴) و کنوانسیون ۱۹۵۱ مربوط به وضعیت پناهندگان و پروتکل ۱۹۶۷، از شما تقاضا داریم که:

۱- اعمال فشار فوری و مؤثر بر جمهوری اسلامی ایران از طریق سازوکارهای بین‌المللی، به‌منظور توقف حملات موشکی و استفاده از پهپاد علیه اردوگاه‌ها و محل‌های استقرار پناهندگان در اقلیم کردستان، و تضمین امنیت جانی آنها، در چارچوب حق حیات و امنیت فردی (ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر).

۲- رسیدگی فوری به وضعیت امنیتی پناهندگان و اتخاذ تدابیر لازم برای حفاظت از جان آنان در برابر تهدیدات و حملات احتمالی، در راستای تعهدات بین‌المللی در حمایت از غیرنظامیان.

۳- تسریع در روند بررسی پرونده‌های پناهندگی و همزمان تسهیل و تسریع در اسکان مجدد (Resettlement) پناهنجویانی که در معرض خطر جدی قرار دارند، به‌گونه‌ای که از بلا تکلیفی طولانی مدت و آسیب‌های روانی ناشی از آن جلوگیری شود.



درخواست رسمی ما به سازمان ملل، اتحادیه اروپا و رسانه‌های بین‌المللی ارسال شد!

این کمپین برای جلب توجه جهانی به وضعیت پناهندگان کردستان ایران ساکن در اقلیم کردستان عراق آغاز شده است.

بالغ بر ۵۰۰ فعال سیاسی در خارج از کشور، «کمپین نجات جان پناهجویان» را امضا کرده‌اند.

موضوع: درخواست رسیدگی فوری به وضعیت پناهندگان در اقلیم کردستان عراق

با سلام و احترام،

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان، با نگرانی عمیق نسبت به وضعیت کنونی پناهندگان در اقلیم کردستان عراق، این نامه را جهت جلب توجه و اقدام فوری این نهاد تقدیم می‌درد.

تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه‌له برنامه‌های خود را به همراه تلویزیون‌های "دمکراسی شورایی"، "پرتو" و "برابری" بر روی کانال ماهواره‌ای "تلویزیون آترناتیو شورایی" کانال مشترک نیروهای چپ و کمونیست بر روی ماهواره یاهسات پخش می‌کند.

جهت اطلاع عموم پیرامون:
پخش ۲۴ ساعته تلویزیون‌های آترناتیو شورایی

Satellite: Yahsat
Frequency: 12594
Polarization: Vertical
Symbol Rate: 27500
FEC: 2/3

ALTERNATIVE TV

ساعت پخش برنامه‌های تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه‌له به وقت تهران:

- آغاز برنامه‌ها، ۱۷،۳۰، پنج و نیم عصر
- تکرار بار اول، ۲۳،۳۰، یازده و نیم شب
- تکرار بار دوم، ۰۵،۳۰، پنج و نیم صبح
- تکرار بار سوم، ۱۱،۳۰، یازد و نیم قبل از ظهر

"شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست"

نیز روی همین کانال برنامه‌های مشترک خود را تحت عنوان تلویزیون "آترناتیو شورایی" در روزهای سه شنبه و یکشنبه هر هفته برنامه‌های خود را پخش می‌کند.

فراخوان به اعتصاب همچون عرصه ای سرنوشت ساز در مبارزه طبقاتی پیامی از طبقه کارگر کردستان برای طبقه کارگر جهان

سخنان رفیق زاگرس در یک محفل کارگری در شهر سنندج

برای دیدن است. برای فهمیدن این است که میدان عوض شده.

اگر قبلاً می‌گفتیم کارگر کسی است که نیروی کارش را می‌فروشد،

امروز باید بگوییم:

کارگر کسی است که حتی «توجه و گزینه» هایش هم تبدیل به کار شده است.

اما همین‌جا یک چیز مهم هم هست: وقتی ما این را بفهمیم، تازه می‌توانیم ببینیم کجا باید ایستاد.

مبارزه امروز فقط اعتصاب در کارخانه نیست.

گاهی «نه گفتن به دیده شدن اجباری» است.

گاهی بیرون کشیدن خود از این چرخه توجه است.

گاهی ساختن معناهای خودمان است، نه آن چیزی که از بالا به ما داده می‌شود.

یعنی مبارزه امروز فقط اقتصادی نیست، ادراکی و شناختی هم هست.

مربوط به این است که ما دنیا را چطور می‌بینیم، و چطور نمی‌گذاریم فقط برای ما دیده شود.

رفقا،

شاید سخت‌ترین بخش ماجرا همین باشد:

این‌که بفهمیم استثمار فقط بیرون از ما نیست.

در لحظه‌های هرروزه ی روزمره ما هم هست. در نگاه کردن و توجه ما هم هست.

اما همین فهمیدن، اولین قدم قدرت است.

چون چیزی که دیده شود، دیگر کاملاً نامرئی نیست.

امروز روز کارگر است.

روزی برای این‌که یادمان بیاید هنوز هم ما هستیم که دنیا را می‌چرخانیم — حتی وقتی دیده نمی‌شویم، حتی وقتی صدایمان کم شنیده می‌شود.

اما شاید مهم‌تر از همه این باشد:

این‌که یاد بگیریم که ما فقط تولیدکننده کالاها نیستیم، بلکه تولیدکننده‌ی آگاهی هم هستیم.

«توجه گر» و تولیدکننده‌ی دیدن دوباره‌ی خودمان.

بژی چینی کرینکار

پرتوان باد آگاهی زنده‌ی

مبتنی بر تجربه زیسته‌ی کارگری

زنده باد بیداری طبقاتی

زنده باد اتحاد همه‌ی افشار طبقه کارگر

و این خطر بزرگی دارد:

وقتی مرز کار و زندگی از بین برود، دیگر هیچ‌جا واقعاً جای آسودن و استراحت نیست.

هیچ‌جا کاملاً بیرون از کار نیست.

حتی وقتی فکر می‌کنی آزاد هستی،

در حال تولید «داده» ای. در حال تولید «توجه» ی. در

حال تغذیه کردن یک سیستم هستی.

و آن بالا، این انبوه «توجه‌ها جمع می‌شوند. دیده شدن‌ها، کلیک‌ها، مکث‌ها، نگاه‌ها...»

همه و همه تبدیل می‌شوند به ارزش.

اما این فقط یک بخش ماجراست.

بخش مهم‌تر این است که چه کسی دیده می‌شود،

چه کسی اصلاً به چشم می‌آید، و چه کسی در حاشیه می‌ماند.

امروز نابرابری فقط در پول نیست. در «دیده شدن» هم هست.

در این‌که چه کسی صدایش شنیده می‌شود و چه کسی

نه. چه کسی دیده می‌شود و چه کسی انگار اصلاً وجود ندارد.

رفقا،

این یعنی مبارزه طبقاتی هم شکلش عوض شده.

قبلاً مبارزه سر این بود که چه کسی مالک کارخانه است.

امروز مبارزه فقط سر کارخانه نیست.

سر این است که چه کسی می‌تواند توجه را کنترل کند.

چه کسی می‌تواند روایت بسازد. چه کسی می‌تواند

تصمیم بگیرد ما دنیا را چگونه و از چه زاویه‌ی ای ببینیم.

یعنی قدرت دیگر فقط در زور یا پول نیست.

در این است که چه چیزی دیده می‌شود، و چه چیزی اصلاً به چشم نیاید و دیده نشود. و اینجا یک نکته دردناک‌تر هم هست:

گاهی ما فکر می‌کنیم خودمان برمی‌گزینیم و انتخاب می‌کنیم.

اما خیلی وقت‌ها، گزینه و انتخاب‌های ما از قبل شکل گرفته و بدان سمت و سو داده شده‌اند.

این‌که به چه چیزی نگاه کنیم، چه چیزی برایمان مهم باشد، حتی این‌که به چه چیزی فکر کنیم.

و این یعنی کنترل، فقط بیرونی نیست. در مغز و درون ذهن هم هست.

اما رفقا،

این حرف‌ها برای ناامید کردن نیست.

زنان و مردان کارگر! هم طبقه‌ای های آگاه

درد

امروز روز کارگر است. بگذار در این روز، خانواده جهانی طبقه کارگر را با هر زبان و هرجنسیت، ملت در

هرکشور و همه جای این زمین سبز مخاطب قرار دهیم

رفقا اگر واقع بین باشیم، روز ما، روز طبقه جهانی ما فقط یک روز در تقویم نیست. این روز، یادآور و بازنمای نوعی معیشت و یک شیوه زندگی تحمیلی است.

زندگی‌ای که خیلی وقت‌ها به چشم نیاید و دیده نمی‌شود، اما همه چیز بر دوش و گرده ی آن استوار

است. زندگی‌ای که جهان ما بر گرد آن می‌چرخد.

و ما به عنوان طبقه عمق و ژرفای این واقعیت را در نمی‌یابیم یعنی نمی‌گذارند دریابیم

سال‌ها وقتی از «کار» حرف می‌زدیم، منظورمان کار در کارخانه بود، بر روی زمین بود، ساعت کار بود، دستمزد

بود.

می‌گفتند کارگر یعنی کسی که نیروی کارش را می‌فروشد. و استثمار یعنی این‌که از همین کار، ارزش بیشتری بیرون

کشیده می‌شود.

این حرف‌ها هنوز هم درست‌اند. اما امروز یک چیز مهم تغییر کرده است.

امروز کار فقط داخل کارخانه نیست. کار فقط پشت میز و دستگاه نیست. کار آمده درون زندگی ما. خانه ما

وقتی گوشی را روشن می‌کنیم، وقتی در شبکه‌های اجتماعی می‌چرخیم، وقتی حتی فقط نگاه می‌کنیم و رد می‌شویم... در حال کار کردن هستیم.

نه کاری که دستمزد مستقیم داشته باشد،

بلکه کاری که از آن «توجه» بیرون می‌کشند.

امروز، چیزی که از ما می‌گیرند فقط نیروی دست و بدن هامان نیست. نگاه ماست. حواس ماست. زمان ماست.

ذهن ماست. و این چیزها تبدیل شده‌اند به سرمایه.

رفقا،

شاید مهم‌ترین تغییر این باشد:

قبلاً می‌گفتند کارخانه جایی است که «ارزش» تولید می‌شود.

اما امروز، بخش بزرگی از «ارزش» بیرون از کارخانه تولید می‌شود؛

در زندگی روزمره، در نگاه کردن، در فکر کردن، در پیوند گرفتن.

یعنی مرز بین «کار» و «زندگی» دارد محو می‌شود.

اینترنت طبقاتی، ابزار کنترل اجتماعی و تعمیق نابرابری در سرمایه‌داری اسلامی

اینترنتی معمولاً به بهانه شرایط بحرانی آغاز می‌شوند، اما پس از پایان بحران ادامه پیدا می‌کند. این وضعیت، اینترنت را از یک زیرساخت عمومی به ابزاری دائمی برای کنترل اجتماعی تبدیل کرده است. پیامد محدودسازی اینترنت تنها اقتصادی نیست. در دوره‌های اعتراضات و ناآرامی‌های سیاسی، قطع ارتباطات نقش مهمی در سرکوب ایفا کرده است. زمانی که دسترسی به اینترنت مختل می‌شود، امکان انتشار اخبار، تصاویر و روایت‌های مستقل نیز از میان می‌رود. در چنین فضایی، بازداشت‌ها، خشونت‌های خیابانی و اعدام‌ها در سکوت خبری رخ می‌دهند و جامعه از دسترسی به اطلاعات مستقل محروم می‌شود. در سال‌های اخیر، تجربه اعتراضات سراسری نشان داده که هر موج جدید سرکوب، با قطع و یا محدودیت شدید اینترنت همراه بوده است. پس از اعتراضات آبان ۱۳۹۸، عفوی‌بین‌الملل اعلام کرد که قطع اینترنت به پنهان ماندن کشتار بیش از ۳۰۰ نفر کمک کرده است. در دی ماه ۱۴۰۴ نیز همزمان با گسترش اعتراضات و به ویژه در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه رژیم اسلامی اینترنت را بطور کامل قطع کرد تا ابعاد هولناک کشتار معترضان را پنهان کند.

قطع اینترنت همچنین امکان سازمان‌دهی اجتماعی، ارتباط میان معترضان، فعالیت رسانه‌های مستقل و حتی اطلاع‌رسانی خانوادگی را مختل می‌کند. این انزوا، احساس بی‌پناهی و ترس را در جامعه گسترش می‌دهد و هزینه اعتراض و کنشگری را افزایش می‌دهد. حکومت با کنترل جریان اطلاعات، تلاش می‌کند روایت رسمی را به تنها روایت موجود تبدیل کند. اما در عین حال، همین سیاست‌ها شکاف میان جامعه و ساختار قدرت را عمیق‌تر ساخته و بحران مشروعیت سیاسی رژیم جمهوری اسلامی را تشدید کرده است.

دسترسی همگانی به اینترنت، امروز بیش از پیش به مسئله‌ای مرتبط با حقوق فردی و اجتماعی و آزادی بیان تبدیل شده است. محروم کردن اکثریت مردم از اینترنت آزاد، به معنای خفه کردن آنان و حذف آنان از فرصت‌های آموزشی، اقتصادی و سیاسی است. **اتصال کامل و پایدار و بدون تبعیض به اینترنت جهانی حق پایه‌ای کارگران و زحمتکشان و همه مردم ایران است.** برای دفاع از این حق پایه‌ای و علیه اینترنت طبقاتی یکپارچه دست به اعتراض بزنیم. کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده ایران این سیاست طبقاتی و تحقیرآمیز را نیز به شکست خواهند کشاند.

از این مشاغل را به مرز نابودی رسانده است در این میان، گروه‌های نزدیک به ساختار قدرت و شرکت‌های برخوردار از امتیازات ویژه حکومتی، همچنان به ابزارها و زیرساخت‌های ارتباطی دسترسی دارند. نتیجه، شکل‌گیری نوعی انحصار دیجیتال است که در آن رقابت آزاد جای خود را به شبکه‌ای از امتیازات امنیتی و سیاسی می‌دهد. این روند، شکاف طبقاتی را تشدید کرده و بخش بزرگی از نیروی کار دیجیتال را با بیکاری،



کاهش درآمد و ناامنی معیشتی روبرو ساخته است. طرح اینترنت طبقاتی، دسترسی آزاد به اینترنت جهانی را به امتیازی محدود برای گروه‌های خاص تبدیل می‌کند؛ گروه‌هایی که تحت عنوان «حرفه‌ای»، «تخصصی» یا «مورد تأیید» دستگاه‌های امنیتی رژیم شناخته می‌شوند و امکان دریافت اینترنت بدون محدودیت را دارند. در مقابل، اکثریت جامعه ناچارند از اینترنتی محدود، فیلترشده و کنترل‌شده استفاده کنند. این تفکیک، نوعی نظم اجتماعی مبتنی بر نابرابری در دسترسی به دانش، اطلاعات و فرصت‌های اقتصادی است. در جهان امروز، اینترنت نه فقط ابزار ارتباط، نه فقط از حقوق پایه‌ای مردم برای دسترسی به اطلاعات، بلکه زیرساخت آموزشی، اشتغال، تجارت، پژوهش و مشارکت اجتماعی است. محدود کردن آن، عملاً به معنای زیر پا گذاشتن این حق پایه‌ای و محدود کردن امکان رشد و مشارکت بخش بزرگی از جامعه است. اقتصاد دیجیتال ذاتاً وابسته به ارتباط جهانی است. کسب‌وکارها برای توسعه بازار، جذب مشتری، همکاری بین‌المللی و دسترسی به فناوری، نیازمند اینترنت جهانی‌اند. محدودسازی دسترسی به اینترنت در واقع یکی از زیرساخت‌های اقتصادی را زیر ضرب قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، تنها مجموعه‌هایی باقی می‌مانند که به واسطه نزدیکی به قدرت سیاسی، امکان عبور از محدودیت‌ها را دارند.

تجربه سال‌های اخیر نیز نشان داده که محدودیت‌های

اتصال کامل و پایدار و بدون تبعیض به اینترنت جهانی حق پایه‌ای کارگران و زحمتکشان و همه مردم ایران است، برای دفاع از این حق پایه‌ای و علیه اینترنت طبقاتی یکپارچه دست به اعتراض بزنیم.

از قطع سراسری اینترنت در ایران بیش از ۷۰ روز می‌گذرد. قطع اینترنت از ۱۰ اسفند ۱۴۰۴، هم‌زمان با آغاز حملات نظامی مشترک آمریکا و اسرائیل، به بحرانی ساختاری تبدیل شده که پیامدهای آن بر زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ایران سایه انداخته است. جمهوری اسلامی با قطع اینترنت اکنون در تلاش است، طرحتی را که پیش‌تر با نام‌هایی مانند «اینترنت سفید»، «سیم‌کارت سفید» یا «اینترنت ویژه» شناخته می‌شد، با عنوان‌هایی تازه‌تر مانند «اینترنت پرو»، «اینترنت پایدار» و در واقع «اینترنت طبقاتی» را گام به گام تثبیت کند. «اینترنت پرو» سرویسی است که پس احراز هویت و تأیید صلاحیت از جانب نهادهای امنیتی رژیم به برخی کسب‌وکارهای مجوزدار و عوامل حکومتی تعلق می‌گیرد. بر اساس این طرح طبقاتی، حکومتی‌ها، فرزندان و عوامل و خبرچین‌هایشان بی‌وقفه و بدون مشکل به جهان متصل می‌شوند و اکثریت مردم یا باید از این حق پایه‌ای دسترسی آزادانه به اطلاعات محروم شده و یا باید برای چند لحظه اتصال به اینترنت از روی ناچاری بهایی تحقیرآمیز و گزاف بپردازند.

در چنین شرایطی، قطع اینترنت از جانب حکومت اسلامی به ابزاری برای تفکیک اجتماعی و کنترل سیاسی بدل شده است. پیامد این روند، محرومیت و محدود شدن دسترسی بخش بزرگی از جامعه به جریان آزاد اطلاعات، تضعیف اقتصاد دیجیتال و گسترش انزوا اجتماعی است. اظهارات رئیس اتحادیه کسب‌وکارهای مجازی، درباره کاهش ۴۰ تا ۵۰ درصدی فروش، اخراج کارگران و ورشکستگی گسترده کسب‌وکارهای کوچک، تنها بخشی از ابعاد این بحران را آشکار می‌کند. جایی که اینترنت از بستر توسعه اقتصادی، به سازوکاری برای تشدید فضای سرکوب و اعمال انضباط سیاسی و اجتماعی تغییر ماهیت داده است. قطع و محدودسازی اینترنت، بیش از همه بر دوش طبقات فرودست و لایه‌های آسیب‌پذیر اقتصاد دیجیتال سنگینی می‌کند. فروشگاه‌های آنلاین، فریلنسرها، رانندگان پلتفرم‌های اینترنتی، تولیدکنندگان محتوا و هزاران کسب‌وکار خرد، وابسته به دسترسی پایدار به اینترنت جهانی‌اند. اختلال‌های گسترده و فیلترینگ شدید، عملاً زنجیره تولید، توزیع و ارتباط با مشتریان را مختل کرده و بسیاری

یاد جانباختگان بمباران شیمیائی در دره "بوتی" گرامی باد!

- ۱۲- کریم جنتی داشتند برای کمک به رفقای آسیب دیده این رویداد بهره جستند. بسیاری از پزشکان و داروخانه های شهر سلیمانیه نیز علیرغم هشدارهای رژیم عراق، در امر مداوای مصدومات کومه له نهایت همکاری به عمل آوردند. همبستگی شورانگیز مردم کردستان عراق و بویژه مردم شهر رانیه و روستاهای این منطقه با پیشمرگان کومه له در آن روز خاطره ایست که هرگز از اذهان زدوده نمی شود.
- ۱۳- کریم عبدالله پور
- ۱۴- مریم مجنون (سعادت)
- ۱۵- کمال رضانزاد
- ۱۶- کیومرث مهاجر (جبار)
- ۱۷- منوچهر محمودیان (مرتضی)
- ۱۸- محمدرسولی خوش صفت
- ۱۹- محمد عمرعلی
- ۲۰- ناصح مردوخ
- ۲۱- نادرقاضی زاده (آزاد)
- ۲۲- وفا توتونچی
- ۲۳- حامد مدرسی

این عزیزان جانباخته از زمره انسانهای وارسته ای بودند که با شور انقلابی و قلبی سرشار از امید، از نقاط مختلف کردستان و دیگر شهرهایی ایران با پیوستن به صفوف کومه له و حزب کمونیست ایران همراه و همدوش هم با تحمل مخاطرات فراوان، در ارگانهای مرکزی کومه له و نیز رادیو صدای حزب کمونیست ایران فعالیت می کردند. یاد این عزیزان همیشه زنده و گرامی باد.



۳۸ سال پیش، عصر روز ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۷، مقرات مرکزی کومه له واقع در دره "بوتی" در ۲۰ کیلومتری شمال شهر "رانیه" در کردستان عراق بوسیله هواپیماهای جنگی رژیم جنایتکار بعث عراق هدف بمباران شیمیایی قرار گرفت. در این تهاجم جنایتکارانه ۲۳ تن از اعضاء و کادرهای حزب کمونیست ایران و کومه له جانباختند و نزدیک به ۱۵۰ نفر نیز مصدوم و مسموم شدند. این رفقا از زمره لایق ترین و رزمنده ترین پیشروان جنبش کارگری و کمونیستی ایران و از چهره های سرشناس، قدیمی و محبوب در میان توده های مردم بودند. آنها بر علیه ستم و استثمار و بی حقوقی توده های کارگر و زحمتکش، بر علیه جنگ و جنایات نظام طبقاتی حاکم، در دفاع از حقوق اولیه مردم کردستان، بپاخاسته و تمامی زندگانی خود را وقف مبارزه ی بی امان علیه نظام سرمایه داری و همه مصائب و ستم های آن و رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یکی از هارترین حکومت های سرمایه داری معاصر کردند.

در آن روز به محض رسیدن خبر بمباران شیمیایی مقرات کومه له به شهر رانیه، هزاران نفر از مردم این شهر علیرغم نگرانی از عکس العمل رژیم بعث عراق، برای کمک به پیشمرگان مجروح و مصدوم کومه له بسیج شدند و از هر امکانی که در دسترس

۱. اسماعیل مصطفی زاده
- ۲- احمد محمدی
- ۳- بایزید بیاض
- ۴- پرویز تاجوانچی
- ۵- حسین سیگاری
- ۶- سعید محمدی
- ۷- جلال پنجینی
- ۸- فرشته رضانی
- ۹- عبدالله هوشیاران
- ۱۰- علی حسن محمدی (طهمورث)
- ۱۱- فرنگیس شاهوئی

